بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

**بخش اول**: ترجمه و تبیین کتاب الوکالة (تحریرالوسیلة امام خمینی قدس سره) ..... ۲
**بخش دوم**: سؤالات چهارگزینه‌ای کتاب الوکالة ..... ۳۰

# بخش اول

## ترجمه و تبیین کتاب الوکالة (تحریر الوسیلة امام خمینی قدس‌سره)

### وکالت به صورت تفویض و تمشیه

➢ **الوکالة و هی تفویض أمر إلی الغیر لیعمل له حال حیاته أو إرجاع تمشیة أمر من الامور إلیه له حالها**

وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیندازد (مثلاً تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند).

**نکته اول**: وکالت به طور کلی، بر دو نوع است:

۱ـ تفویض:[1] یعنی موکل «**کار معینی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

- ✓ «**کار معین**»، مانند اینکه موکل به وکیل می‌گوید خانهٔ من را اجاره بده، و یا فلان اتومبیل را برایم بخر (در این مثال‌ها، وقتی موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را اجاره بده و یا فلان اتومبیل را برایم بخر، کاری معین را به وکیل دستور داده و وکیل فقط همین کار را باید انجام دهد و به‌جز این کاری که موکل به او دستور داده، کاری دیگر نباید انجام دهد).

۲ـ تمشیه: یعنی موکل «**کار کلی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

- ✓ «**کار کلی**»، مانند اینکه موکل به وکیل می‌گوید شرکت من را اداره کن (در این مثال، وقتی موکل به وکیل می‌گوید که شرکت من را اداره کن، دستوری کلی به وکیل داده و کار خاصی را برای وکیل مشخص نکرده و به او اختیارات زیادی داده، لذا اکنون وکیل می‌تواند برای موکل، چند کارمند استخدام کند، و یا وسایلی برای شرکت او بخرد و به طور کلی، هر کاری صلاح می‌بینید، می‌تواند انجام دهد)

**نکته دوم**: منظور از عبارت «تا زنده است» این است که: وکالت برای **زمان حیات** است (یعنی اگر کسی کاری را در زمان حیاتش به دیگری واگذار کند تا آن کار را برایش **در زمان حیاتش** انجام دهد، به آن، وکالت می‌گوییم)، و اگر کسی کاری را برای **زمان بعد از حیاتش** به دیگری واگذار کند، باید به آن «وصیت» گفت و نه وکالت.

---

۱ـ **تفویض** در لغت به معنای «واگذار کردن» است؛ و **تمشیه** در لغت به معنای «راه‌اندازی» است.

## ایجاب وکالت

**➢ و هی عقد یحتاج إلی إیجاب بکل ما دل علی هذا المقصود ، کقوله وکلتک أو أنت وکیلی فی کذا أو فوضته إلیک و نحوها**

وکالت از آنجا که عقد است، احتیاج به ایجاب و قبول دارد ، و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند ، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: «من تو را وکیل کردم» و یا «تو در انجام فلان کار وکیل منی» و یا «انجام فلان کار را به تو واگذار کردم» و امثال اینها.

## ایجاب صریح و ایجاب غیرصریح

**➢ بل الظاهر کفایة قوله: بع داری قاصدا به التفویض المذکور فیه**

بلکه ظاهراً همین هم کافی باشد که بگوید فلان کار مرا انجام بده؛ مثل اینکه موکل به وکیل بگوید «خانه‌ام را بفروش» و منظورش این باشد که «من اینکار را به تو واگذار کردم تا آن را برایم انجام دهی».

**نکته اول**: ایجاب دو نوع است : ایجاب صریح و ایجاب غیر صریح

ایجاب صریح: اگر برای ایجاب، الفاظ خاصی را شرع بیان کرده باشد، به این حالت، ایجاب صریح می گوییم.[1]

ایجاب غیرصریح: اگر برای ایجاب، الفاظ خاصی را شرع بیان نکرده باشد، به این حالت، ایجاب صریح می گوییم.[2]

ایجاب عقد وکالت، لفظ خاصی نیست؛ و ایجابش هر عبارتی است که مقصود موکل را برساند.

**نکته دوم**: عقود در یک تقسیم به «عقود رضایی» و «عقود تشریفاتی» تقسیم می‌شوند.

۱ـ عقد رضایی عقدی است که به صرف تراضی طرفین و بدون هیچ‌گونه تشریفات خاصی، واقع می‌شود (مانند عقد وکالت، عقد عاریه و عقد ودیعه).[3]

۲ـ عقد تشریفاتی عقدی است که ایجاد آن (انشاء آن / ساختن آن) نیاز به تشریفات خاصی دارد، مانند تکلیف به ثبت انتقالات مراجعه به املاک ثبت شده موضوع مواد ۴۶ تا ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک.

## قبول وکالت با لفظ

**➢ و قبول بکل ما دل علی الرضا به**

و قبول وکالت نیز، هر عبارتی که رضایت وکیل را نشان دهد.

**نکته:** ایجاب و قبول وکالت، الزاماً نباید لفظ خاصی باشد (همان‌طور که اشاره شد، وکالت عقدی است رضایی).

---

۱ـ مثلاً ایجاب عقد نکاح، این گونه است که زن بگوید: **زوَّجتک** (تو را به ازدواج خود درآوردم) و یا أنکحتکَ (تو را به نکاح خود درآوردم) و یا **متعتکَ** (تو را به نکاح خود درآوردم)؛ **و لفظ دیگری غیر از اینها در عقد نکاح جاری نمی‌شود**. همچنین در نکاح، ایجاب فقط با لفظ ماضی جاری می‌شود

۲ـ مادۀ ۶۵۸ قانون مدنی: وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.

۳ـ وکالت از عقود رضایی است؛ و رضایی بودن عقد وکالت از ماده ۶۵۸ ق.م. فهمیده می‌شود. بر اساس مادۀ ۶۵۸ قانون مدنی: «وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود». اینکه مقنن در این ماده می گوید «به هر لفظی»؛ حاکی از این است که وکالت تشریفاتی نیست.

## قبول وکالت با فعل

**➢ بل الظاهر أنه یکفی فیه فعل ما وکل فیه بعد الایجاب**

بلکه، ظاهراً همین که وکیل بعد از ایجاب، شروع به انجام آن عمل کند، همین عملِ او، قبول محسوب می‌شود.

**نکته**: قبول هم می‌تواند لفظی باشد، و هم فعلی

ـ در اینجا هم، اشاره شده که، اگر قبول با لفظ نباشد، بلکه با فعل باشد، صحیح است.

## وکالت معاطاتی

**➢ بل الاقوی وقوعها بالمعاطاة بأن سلم إلیه متاعا لیبیعه فتسلمه لذلک**

نظر قوی‌تر در مورد ایجاب و قبول وکالت این است که: لازم نیست که حتماً، ایجاب و قبول وکالت، لفظی باشد؛ بلکه وکالت به صورت معاطاتی نیز واقع می‌شود، به این صورت که موکل کالایی را به وکیل بدهد تا وکیل آن کالا را بفروشد و وکیل هم، آن کالا را تحویل بگیرد

**نکته**: برخی عقود ایجاب و قبولشان برای کسی که قادر به تکلم است، حتماً باید لفظی باشد و به صورت معاطاتی باطل‌اند. مثلاً فقها، لفظی بودن ایجاب و قبول را در عقد نکاح، شرط می‌دانند و معتقدند که نکاح معاطاتی، باطل است؛ بلکه در این مورد ادعای اجماع شده (فقهاء اجماع کرده‌اند که نکاح باید به صورت لفظی واقع شود، و نکاح معاطاتی باطل است)؛ ولی دیدیم که «عقد وکالت»، به صورت معاطاتی هم صحیح است.[1]

---

**۱ـ برای مطالعهٔ بیشتر: معاطات در معاملات:**

از نظر قانون مدنی، معاطات در عقود صحیح است و لازم نیست ایجاب و قبول، لفظی باشد. در ماده ۱۹۳ق.م، در کفایت معاطات بیان شده است: «انشاء معامله ممکن است به وسیله عملی که مبیِّن قصد و رضا باشد، مثل قبض و اقباض، حاصل گردد، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد». مطابق این ماده، به‌جز در موارد استثنایی، انشاء معامله از طریق فعل (نه لفظ) نیز ممکن است.

از ماده ۱۹۲ ق.م چنین برمی‌آید که کفایت ایجاب و قبول فعلی، ویژه موارد عجز از تلفظ است. در این ماده آمده است: «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبیِّن قصد و رضا باشد کافی خواهد بود». اگر این برداشت صحیح باشد، در این صورت معاطات در عقود از نظر قانون مدنی، تنها در صورت عجز از تلفظ صحیح خواهد بود، ولی این برداشت با بخش آخر ماده ۱۹۳ق.م به‌ویژه قسمت اخیر آن ناهماهنگ است؛ زیرا به‌موجب قسمت اخیر آن، معاطات تنها در صورتی صحیح نیست که قانون استثناء کرده است، در نتیجه مطابق این ماده، اصل بر کفایت معاطات است. به همین دلیل حقوق‌دانان در توجیه ظاهر ماده ۱۹۲ ق.م. اظهار داشته‌اند: این ماده مفهوم مخالف ندارد و قانون در مقام بیان فرض متعارف و شایع است که فقط زمان ممکن نبودن تلفظ از آن استفاده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ص ۵۷؛ صفایی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۶۵).

در نتیجه معاطات در عقود مدنی (به‌جز در موارد استثنایی) صحیح است، و از این نظر تفاوتی میان حالت اختیار و اضطرار وجود ندارد. به همین دلیل ماده ۳۳۹ ق.م. در مورد انعقاد قرارداد بیع بیان داشته است: «پس از توافق بایع و مشتری در مبیع و قیمت آن، عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود. ممکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد». بخش اخیر این ماده ناظر به مسئله معاطات در عقد بیع است، البته عقد بیع خصوصیتی ندارد و در سایر عقود (به‌جز موارد استثنا شده) نیز چنین است.

**معاطات در عقد نکاح**

مطابق قسمت اخیر ماده ۱۹۳ ق.م: «... در مواردی که قانون استثناء کرده باشد»، معاطات صحیح است. از جمله موارد استثنا شده، عقد وقف است. مطابق ماده ۵۶ ق.م. «وقف، به ایجاب از طرف واقف به هر لفظی که صراحتاً دلالت بر معنی آن کند واقع می‌شود».

مصداق دیگر بخش اخیر ماده ۱۹۳ ق.م. عقد نکاح است؛ البته، قانون مدنی در باب نکاح، میان حالت اختیار و اضطرار فرق گذاشته است. در ماده ۱۰۶۲ ق.م. آمده: «نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید».

مطابق حکم ماده فوق، ایجاب و قبول در عقد نکاح باید لفظی باشد، با وجود این ماده ۱۰۶۶ ق.م با اشاره به حالت عجز از تلفظ آورده: «هرگاه یکی از متعاقدین یا هر دو لال باشند، عقد به اشاره از طرف لال نیز واقع می‌شود، مشروط بر اینکه به‌طور وضوح حاکی از انشاء عقد باشد».

## موالات در ایجاب و قبول وکالت

**➢ بل لا یبعد تحققها بالکتابة من طرف الموکل و الرضا بما فیه من طرف الوکیل و إن تأخر وصولها إلیه مدة، فلا یعتبر فیها الموالاة بین إیجابها و قبولها**

اشکالی ندارد که ایجابِ وکالت،[1] با نامه (با نوشتن/با کتابت) نیز تحقق پیدا کند؛ یعنی موکل برای وکیل بنویسد که فلان کار را انجام بده؛ و وکیل هم مضمونِ نامه (مضمون نوشته) را قبول کند.

اگر موکل برای وکیل بنویسد که فلان کار را برایم انجام بده (اگر وکیل، کاری را به موکل وکالت دهد)، هرچند آن نامه و نوشته (ایجاب موکل) با فاصله و مدت طولانی هم به دست وکیل برسد، وکیل می‌تواند آن را قبول کند. پس نتیجه می‌گیریم که لازم نیست که ایجاب و قبول، فوراً و بدون فاصله از هم، انجام شوند (و در اصطلاح می‌گوییم: بین ایجاب و قبول، موالات الزامی نیست).

**نکته اول**: عبارت «و اِن» به معنای «اگرچه» و «هرچند» است.

**نکته دوم**: منظور از تَوالی (موالات) این است که دو کار، فوراً و بدون تأخیر، انجام شوند. منظور از توالی ایجاب و قبول (موالات ایجاب و قبول) این است که: ایجاب و قبول از سوی متعاقدین، بدون فاصله صورت بگیرد و مابین ایجاب و قبول تأخیر نیفتد؛ مثلاً اگر ایجاب الآن رخ بدهد، قبول هم فوراً و بدون تأخیر، صورت بگیرد. پس اگر ایجاب در این ساعت باشد و قبول پس از چند ساعت دیگر باشد، در اینجا، موالات وجود ندارد.

در برخی عقود و اعمال، داشتن موالات (توالی) الزامی است، مانند کارهای نماز که باید در نماز، موالات وجود داشته باشد وگرنه نماز باطل است (پس اگر اعمال نماز با فاصله از هم انجام شوند، نماز باطل است)؛ ولی در برخی عقود و اعمال، داشتن موالات الزامی نیست، مثلاً در ایجاب و قبول وکالت، لازم نیست موالات وجود داشته باشد (لازم نیست که فوراً به‌محض ایجاب موکل، وکیل هم قبول کند، و اگر وکیل، با تأخیر هم قبول کند، صحیح است).

## ترتیب ایجاب و قبول در وکالت

**➢ و بالجملة یتسع الامر فیها بما لا یتسع فی غیرها حتی أنه لو قال الوکیل أنا وکیلک فی بیع دارک مستفهما فقال: نعم صح و تم و إن لم نکتف بمثله فی سائر العقود**

خلاصه اینکه در وکالت قید و شرط‌های سایر عقود وجود ندارد (یعنی وکالت عقدی رضایی است)؛

حتی اگر وکیل از موکل بپرسد «آیا من وکیل تو باشم در فروختن خانه‌ات» و صاحب‌خانه به او بگوید «آری»، وکالت صحیح و تمام است؛

هرچند که ما این و امثال این را در سایر عقود کافی ندانسته‌ایم.

**نکته**: موالات را توضیح دادیم. اکنون اصطلاح دیگری تحت عنوان «ترتیب» را توضیح می‌دهیم. «ترتیب» یعنی کارها باید به ترتیب و پشت سر هم انجام شوند. در برخی از عقود و اعمال، ترتیب الزامی است، مثلاً اعمال نماز، باید به ترتیب و پشت سر هم انجام شوند و اگر به ترتیب انجام نشوند، نماز باطل است؛ و یا مثلاً در برخی از عقود، بین ایجاب و قبول، ترتیب وجود دارد (یعنی اول باید ایجاب باشد و سپس باید قبول باشد)؛ اما در برخی اعمال و عقود، ترتیب الزامی نیست (مثلاً در وکالت، ترتیب بین ایجاب و قبول لازم نیست؛ یعنی لازم نیست که اول، ایجاب باشد و سپس قبول).

عبارت (اگر وکیل از موکل بپرسد «آیا من وکیل تو باشم در فروختن خانه‌ات» و صاحب‌خانه به او بگوید «آری»، وکالت صحیح و تمام است) به این معنا است که: ایجاب و قبول در وکالت، ترتیب هم نمی‌خواهد و لازم نیست که اول، ایجاب باشد و سپس قبول باشد.

**نتیجه**: قبلاً گفتیم که ایجاب و قبول در وکالت؛ **موالات نمی‌خواهد**؛ و اکنون گفتیم که ایجاب و قبول در وکالت، **ترتیب هم نمی‌خواهد.**

---

۱ـ امام اینجا فرموده ایجاب می‌تواند با نوشتن باشد، و بدانید که به نظر امام، هم ایجاب و هم قبول می‌تواند با نوشتن باشد

*** بررسی ترتیب و موالات در چند مثال:**

۱ـ اَعمال وضو و نماز، هم ترتیب می‌خواهند هم موالات

۲ـ اَعمال غسل فقط ترتیب می‌خواهند ولی موالات نمی‌خواهد

۳ـ ایجاب و قبولِ وکالت، نه ترتیب می‌خواهد و نه موالات

۴ـ ایجاب و قبولِ نکاح، ترتیب نمی‌خواهد ولی موالات می‌خواهد[1]

## تعلیق در «اصل وکالت» باطل است

**➢ یشترط فیها علی الاحوط التنجیز بمعنی عدم تعلق أصل الوکالة بشیء کقوله مثلا إذا قدم زید أو أهل هلال الشهر وکلتک فی کذا**

بنابر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که **اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)**؛ مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرا رسید تو وکیل منی در فلان کار».

## تعلیق در «متعلق وکالت» صحیح است

**➢ نعم لا بأس بتعلیق متعلقها کقوله أنت وکیلی فی أن تبیع داری إذا قدم زید أو وکلتک فی شراء کذا فی وقت کذا.**

بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلّق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

- مثال برای تعلیق در **اصل وکالت** که باطل است: وکیل منی اگر سعید بیاید، وکیل منی اگر باران بیاید، وکیل منی اگر ازدواج کنی، وکیل منی اگر خورشید طلوع کند، وکیل منی اگر شب فرا برسد **(در این مثال‌ها، اصل وکالت، معلق شده است)**.
- مثال برای تعلیق در **متعلق وکالت** که صحیح است: وکیل منی اما بعد از پایان سال اتومبیلم را بفروش، وکیل منی ولی پس از اینکه باران آمد اتومبیلم را بفروش، وکیل منی اما خانه‌ام را بعد از اینکه گواهینامه گرفتی اجاره بده **(در این مثال‌ها، انجام کار، معلق شده است و نه اصل وکالت)**.

## شرایط طرفین عقد وکالت

**➢ یشترط فی کل من الموکل و الوکیل البلوغ و العقل و القصد و الاختیار**

برای صحت عقد وکالت، شرط است که **هم موکل و هم وکیل**، بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشند.

## وکالت کودک و مجنون و مکره

**➢ فلا یصح التوکیل و لا التوکل من الصبی و المجنون و المکره**

پس وکیل گرفتن و وکیل شدن کودک و دیوانه و کسی که او را اکراه کرده‌اند، صحیح نیست.

---

۱ـ در مادهٔ ۱۰۶۵ قانون مدنی آمده است: توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد نکاح است. منظور از توالی این است که ایجاب و قبول از سوی متعاقدین بدون فاصله صورت بگیرد (موالات) و بین ایجاب و قبول تأخیر نیفتد.

**نکته اول**: «توکیل» یعنی وکالت دادن (وقتی موکل به وکیل وکالت می‌دهد، به این حالت، توکیل می گوییم).
**نکته دوم**: «توکّل» یعنی قبول وکالت (وقتی وکیل، وکالت را قبول می کند، به این حالت، توکّل می گوییم).[1]
**نکته سوم**: کودک و مجنون و مکره، هم توکیل و هم توکّلشان باطل است (نه می‌توانند وکیل بگیرند، نه می‌توانند وکیل دیگران شوند).
**نکته چهارم**: کودک در اینجا یعنی کسی که به سن بلوغ نرسیده است.

## شرط نبودن بلوغ در اجرای عقد وکالت

**➢ نَعَم لا یشترط البلوغ فی الوکیل فی مجرد إجراء العقد علی الاقرب ، فیصح توکیله فیه إذا کان ممیزا مراعیا للشرائط**

(درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بله بنابر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد /انشاء عقد /ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط را رعایت می کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

**نکته اول**: منظور از «فی مجرد إجراء العقد» یعنی فقط در خواندن عقد (فقط در اجرای عقد).
**نکته دوم**: منظور از اجرای عقد توسط کودک ممیز یعنی: کودک ممیز می‌تواند عقد وکالت را بین وکیل و موکل اجرا کند.
**نکته سوم**: «علی الاقرب» یعنی این نظر، نظر بهتر است؛ و نظر مخالفی هم دارد.
**نکته چهارم**: اسلام، عدالت، ایمان، بینایی (کور نبودن)، قدرت تکلم داشتن، داشتن قدرت نوشتن، از شرایط وکیل نیست (و لازم نیست که وکیل، این شرایط را داشته باشد).

## وکیل گرفتن توسط محجور

**➢ و یشترط فی الموکل کونه جائز التصرف فیما وکل فیه، فلا یصح توکیل المحجورعلیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما فیه دون غیره کالطلاق**

و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجورعلیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

**نکته اول**: محجورعلیه، همان محجور است.
**نکته دوم**: چرا سفیه و مفلس می‌توانند برای طلاق وکیل بگیرند؟ زیرا طلاق، اَمری مالی نیست و منظور از این مسئله این است که سفیه و مفلس در اُمور مالی که حاکم آنها را از تصرف در آن اُمور ممنوع کرده، نمی‌توانند وکیل بگیرند.[2]
**نکته سوم**: سفیه در فقه و حقوق مدنی به کسی گفته می‌شود که عادت او اسراف و تبذیر در خرج است و تصرفات مالی او عاقلانه نیست.
**نکته چهارم**: مفلس در عرف فقهاء کسی است که دین وی از مالش بیش‌تر است و دارایی‌اش برای ادای آن کافی نیست.

---

۱ـ «توکل»؛ اگر با حرف «لـ» بیاید، به معنای «قبول وکالت/ عهده‌دار شدن کارِ شخصی دیگر» می‌باشد؛ و اگر با حرف «علی» بیاید، به معنای «اعتماد کردن بر» دیگری است؛ و اگر با حرف «بـ» بیاید، به معنای «ضمانت کردن برای انجام کار خاصی است». ر.ک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۲؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۳۴.

۲ـ حجر سفیه محدود به امور مالی است و در امور غیر مالی مانند طلاق، سفیه می‌تواند اَعمال حقوقی انجام دهد.
ماده ۱۲۶۳ قانون مدنی: اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست.
ماده ۱۲۶۴ قانون مدنی: اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دیان نافذ نیست.

## وکالت دادن به محجور (وکیل شدن محجور)

**➢ تصح وکالة المحجور علیه لسفه أو فلس عن غیرهما ممن لا حجر علیه.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

**نکته اول:** کلمهٔ «حجر» به معنای «منع» است. هر کس که از تصرف در مالش، چه کلاً و چه جزئاً منع شده باشد، محجور می‌باشد: مانند صغیر، سفیه، مجنون، مریض مشرف‌به مرگ، تاجر ورشکسته و ...

**نکته دوم:** در این مسئله بیان شد که محجور می‌تواند وکیل شود و وکالت کند؛ اما نکته این است که، منظور از محجور در اینجا، هر محجوری مانند مجنون نیست؛ زیرا قبلاً بیان شده که شرط وکالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل باشند. با بیان این توضیح می‌گوییم: منظور از محجور در این مسئله، فقط سفیه و مفلس (ورشکسته) است.

همچنین، صغیر هم با اینکه محجور هست، داخل در معنای محجور در این مسئله قرار نمی‌گیرد؛ زیرا شرط صحت وکالت، بلوغ است.[1]

## شرایط موکل

**➢ و فی الموکل أن یکون إیقاعه جائزا له و لو بالتسبیب ، فلا یصح منه التوکیل فی عقد النکاح أو ابتیاع الصید إن کان محرما**

در مورد موکل شرط است که انجام آن عمل ولو با واسطه برایش جائز باشد، پس اگر در حال احرام باشد، نمی‌تواند در اجرای عقد نکاح و یا خریدن شکار، وکیل بگیرد.

**نکته اول:** ایقاع در اینجا به معنای ایجاد کردن و واقع ساختن است.

**نکته دوم:** یک‌سری کارها به خاطر احترام به حج، در حال احرام و حج، حرام هستند، که به آنها، «مُحَرمات» می‌گوییم.

محرمات سه دسته‌اند: ۱ـ کارهایی که برای مردان حرام‌اند؛ ۲ـ کارهایی که برای زنان حرام‌اند؛ ۳ـ کارهایی که به صورت مشترک، هم بر زنان و هم بر مردان، حرام‌اند (مانند استمناء، نکاح، عطر زدن و شکار کردن).

با توجه به اینکه نکاح و شکار در حال احرام حرام هستند، و فرد می‌تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که انجام آن کار بر خودش جایز باشد، در این مسئله بیان شده که «نکاح» و «شکار»، به این خاطر که برای فردی که در حال احرام است جایز نیستند، قابل وکالت دادن نیستند.

## شرایط وکیل

**➢ و فی الوکیل کونه متمکنا عقلا و شرعا من مباشرة ما توکل فیه ، فلا تصح وکالة المحرم فیما لا یجوز له کابتیاع الصید و إمساکه و إیقاع عقد النکاح**

در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد؛ پس اگر وکیل در حال احرام باشد، نمی‌تواند برای کسی کاری انجام دهد که شرعاً انجام آن کار برای خودش جائز نباشد، مثلاً اگر وکیل در حال احرام باشد، نمی‌تواند شکار موکل را بفروشد و یا شکار او را نگهداری کند (زیرا این کارها در حال احرام، بر فرد حرام هستند) و یا نمی‌تواند برای موکلش در زمانی که در حال احرام است، عقد نکاح منعقد کند (زیرا انعقاد نکاح در حال احرام، حرام است)؛ و اگر وکیل این‌گونه کارها را انجام دهد، عمل وی باطل است.

**نکته اول:** در این مسئله بیان شده که: اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار **از لحاظ شرعی** انجامش صحیح نباشد، در صورتی که

---

۱ـ قانون مدنی ایران محجورین را به سه دسته طبقه‌بندی کرده است:

- صغار (جمع صغیر): در اصطلاح فقه و حقوق اسلامی به کسی اطلاق می‌گردد که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد. این سن بلوغ برای پسران ۱۵ سال و برای دختران ۹ سال تمام می‌باشد. اما در قانون مدنی به اشخاص زیر ۱۸ سال صغیر می‌گویند.
- اشخاص غیر رشید: مطابق قانون غیر رشید یا سفیه کسی است که تصرف او در اموال و حقوق مالی خودش عقلایی نباشد؛ مثلاً اسراف‌کار یا قمارباز باشد.
- مجانین: مجنون کسی است که قوه عقل و درک نداشته و به اختلال قوای دماغی مبتلا بوده و مختل المشاعر است.

آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است؛ مثلاً شرع بیان کرده که فردی که در حال احرام است، حق ندارد عقد نکاح منعقد کند. پس اگر وکیل در حال احرام، برای کسی نکاحی منعقد کند، آن نکاح به حکم شرع باطل است.

**نکته دوم**: در این مسئله بیان شده که: اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار **از لحاظ عقلی** صحیح نباشد، وکالت دادن آن کار به وکیل، باطل است. پس اگر کاری را به وکیل وکالت دهند، ولی وکیل از لحاظ عقلی، قادر به انجام آن کار نباشد، باطل است.

## مسلمان بودن برای وکیل، شرط نیست

**➢ لا یشترط فی الوکیل الاسلام ، فتصح وکالة الکافر بل و المرتد و إن کان عن فطرة عن المسلم و الکافر إلا فیما لا یصح وقوعه من الکافر کابتیاع المصحف لکافر و کاستیفاء حق من المسلم أو مخاصمة معه و إن کان ذلک لمسلم**

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

مثلاً انجام این کارها، توسط کافر باطل است:

۱ـ کافر نمی‌تواند برای کافری، قرآنی خریداری کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، برای کافر قرآنی خریداری کند).

۲ـ کافر نمی‌تواند حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند).

۳ـ کافر نمی‌تواند به وکالت از طرف موکلش، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند).

**نکته**: فقها مرتد را به اعتبار سابقۀ اسلام وی به دو قسم «مرتد فطری» و «مرتد ملی» تقسیم کرده‌اند:

۱ـ مرتد ملی کسی است که ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است.

۲ـ مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و سپس تغییر عقیده داده و کافر شده است.

ـ پس مرتد، چه مرتد فطری و چه مرتد ملی، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شوند، مگر درکارهائی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست.

## اُموری که کودک ده ساله می‌تواند وکالت بدهد (استثنائات بلوغ)

**➢ لو جوزنا للصبی بعض التصرفات فی ماله کالوصیة بالمعروف لمن بلغ عشر سنین جاز له التوکیل فیما جاز له .**

یک‌سری از اعمال و تصرفات صغیری که به ده سال رسیده، در اموالش، نظیر وصیت کردن به کار خیر، از نظر دین صحیح و جایز است؛ اکنون می گوییم: برای انجام این اعمال و تصرفات، این صغیر می‌تواند وکیل بگیرد (تا آن وکیل آن کارها را برایش انجام دهد).

**نکته اول**: قبلاً بیان شد که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند و اگر یکی از آنها بالغ نباشد، وکالت باطل است. اکنون در این مسئله، یکی از استثنائات بلوغ را اشاره کردیم.

**نکته دوم**: در مسائل قبل هم، به یکی دیگر از استثنائات بلوغ برای وکالت اشاره کردیم و گفتیم: (درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بنابر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد /انشاء عقد /ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط را رعایت می کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

## شروط وکالت، استدامه‌ای هستند و نه ابتدایی

**➢ ما کان شرطا فی الموکل و الوکیل ابتداء شرط فیهما استدامة ، فلو جنا أو أغمی علیهما أو حجر علی الموکل فیما وکل فیه بطلت الوکالة علی الاحوط ، و لو زال المانع احتاج عودها إلی توکیل جدید .**

شرایط صحت وکالت (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، استدامه‌ای هستند و نه ابتدایی. به این معنا که: آنچه که برای شروع وکالت در وکیل و موکل شرط است (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، در تمام دوران وکالت باید وجود داشته باشد (یعنی وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند)؛[1] پس اگر یکی از آنها در اثنای وکالت، دیوانه یا بی‌هوش شوند، وکالت باطل می‌شود.

همچنین اگر موکل **در آنچه که وکیل گرفته** محجور شود، بنابر احتیاط وکالت باطل می‌شود؛ و نیز، اگر وکیل، **در آنچه که به او وکالت داده شده** محجور شود، وکالت باطل می‌شود.

نکتهٔ دیگر این است که: اگر موانع نامبرده از بین بروند و وکیل و موکل بخواهد وکالت را ادامه دهند، احتیاج به توکیلی جدید دارند (مثلاً اگر وکیل یا موکل در اثنای وکالت بی‌هوش شوند، عقد وکالت به خاطر بیهوشی باطل می‌شود؛ پس وقتی آن فردی که بی‌هوش شده به هوش آمد، در صورتی که آنها بخواهند مجدداً وکالت ادامه یابد، باید موکل به وکیل، وکالتی مجدد بدهد).

**نکته اول:** بیهوشی موجب بطلان وکالت می‌شود؛ حتی اگر مدت آن بسیار کوتاه باشد.

**نکته دوم:** گفتیم که «اگر موکل **در آنچه که وکیل گرفته** محجور شود، بنابر احتیاط وکالت باطل می‌شود». منظور از عبارت «**در آنچه وکیل گرفته**» این است که مثلاً فردی فروش خانه‌اش را به وکیل، وکالت می‌دهد و بعداً حاکم او را به دلیل ورشکستگی از فروش آن خانه ممنوع می‌کند (او را در این مورد، محجور اعلام می‌کند)؛ لذا عقد وکالت در این حالت، باطل می‌شود.

## شرایط موضوع وکالت

**➢ یشترط فیما وکل فیه أن یکون سائغا فی نفسه و أن یکون للموکل سلطنة شرعا علی إیقاعه ، فلا توکیل فی المعاصی کالغصب و السرقة و القمار و نحوها ، و لا علی بیع مال الغیر من دون ولایة علیه**

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت/مورد وکالت) دو شرط دارد:

**شرط اول**: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

**شرط دوم**: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

- **مثال برای شرط اول**: موکل می‌تواند برای اُمور شرعی و حلال مانند بیع، اجاره، نکاح و ... وکیل بگیرد؛ پس اگر موکل برای عملی که معصیت و حرام می‌باشد، مانند غصب، دزدی، قمار و امثال اینها وکیل بگیرد؛ عقد وکالت باطل است.
- **مثال برای شرط دوم**: موکل می‌تواند در مورد آنچه که متعلق به خودش است (مانند خانه و زمین و اتومبیل خودش) وکیل بگیرد؛ ولی در مورد چیزهایی که متعلق به او نیست، نمی‌تواند وکیل بگیرد (پس مثلاً، وکیل گرفتن برای فروختن مال دیگران، بدون داشتن ولایت بر آن مال، جائز نیست).

**نکته**: عبارت «أن یکون سائغا فی نفسه» یعنی عملِ موضوع وکالت، باید عملی جایز و شرعی باشد.

---

۱ـ و به همین خاطر می‌گوییم که شرایط صحت وکالت، استدامه‌ای هستند (یعنی در تمام مدت وکالت باید تداوم داشته باشند).

## موکل باید نسبت به موضوع وکالت، قدرت اجرا داشته باشد و قدرت جسمی و مالی لازم نیست

**➢ و لا یعتبر القدرة علیه خارجا مع کونه مما یصح وقوعه منه شرعا ، فیجوز لمن لم یقدر علی أخذ ماله من غاصب أن یوکل فیه من یقدر علیه .**

لازم نیست که خودِ موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازۀ آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (**و در اصطلاح می گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است**).

**تذکر**: ما می گوییم کسی می تواند دیگری را برای کاری وکیل کند که خودش بتواند آن کار را انجام دهد. منظور از این عبارت طبق این مسئله این نیست که موکل می تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که خودش توانایی جسمی و یا مالی برای انجام آن کار داشته باشد؛ بلکه منظور این است که موکل می تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که انجام آن کار، شرعاً برای او جایز و مباح باشد.

**نکته اول**: «**القدرة علیه خارجا**» یعنی توانایی و قدرت جسمی و مالی موکل (که برای موکل، شرط نیست).

**نکته دوم**: «**وقوعه منه شرعا**» یعنی توانایی اجرای آن کار توسط موکل از نظر شرع (که برای موکل، شرط است).

## نحوۀ وکالت دادن در مورد چیزی که الآن وجود ندارد

**➢ لو لم یتمکن شرعا أو عقلا من إیقاع أمر إلا بعد حصول أمر غیر حاصل حین التوکیل کتطلیق امرأة لم تکن فی حبالته و تزویج من کانت مزوجة أو معتدة و نحو ذلک فلا إشکال فی جواز التوکیل فیه تبعا لما تمکن منه ، بأن یوکله فی إیقاع المرتب علیه ثم إیقاع ما رتب علیه ، بأن یوکله مثلا فی تزویج امرأة له ثم طلاقها أو شراء مال ثم بیعه و نحو ذلک ، کما أن الظاهر جوازه لو وقعت الوکالة علی کلی یکون هو من مصادیقه ، کما لو وکله علی جمیع أموره فیکون وکیلا فی المتجدد فی ملکه بهبة أو إرث بیعا و رهنا و غیرهما ، و أما التوکیل استقلالا فی خصوصه من دون التوکیل فی المرتب علیه ففیه إشکال ، بل الظاهر عدم الصحة من غیر فرق بین ما کان المرتب ➢ علیه غیر قابل للتوکیل کانقضاء العدة أو قابلا ، فلا یجوز أن یوکل فی تزویج المعتدة بعد انقضاء عدتها و المزوجة بعد طلاقها ، و کذا فی طلاق زوجة سینکحها أو بیع متاع سیشتریه و نحو ذلک .**

۱ـ اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است؛ و در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمۀ آن چیز که الآن متعلق به ما نیست هم، وکالت بدهیم.

**مثال اول:** مثل اینکه موکل، فردی را وکیل کند در اینکه اول زنی را که الآن زن او نیست به عقد او درآورد و سپس او را طلاق دهد (منظور از این مثال این است که: فرض کنید زنی وجود دارد که آن زن، اکنون زنِ موکل نیست. در اینجا، اگر موکل به وکیل وکالت بدهد و به او بگوید «تو وکیل من هستی که آن زن را وقتی با او ازدواج کردم، طلاق بدهی»، این نوع وکالت دادن باطل است ـ زیرا گفتیم: اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است ـ و این وکالت زمانی صحیح است که، موکل به آن وکیل، **برای مقدمۀ این چیزی که الآن متعلق به او نیست هم، وکالت بدهد**؛ مثلاً به وکیل بگوید: «تو وکیل من هستی، که اول آن زن را که زن من نیست، به عقد من در بیاوری و سپس وکیل من هستی که آن را طلاق دهی»).

**مثال دوم:** اگر مالی وجود داشته باشد و آن مال، متعلق به موکل نباشد، در صورتی که موکل، وکیلی بگیرد و به آن وکیل بگوید «تو وکیل من هستی که هر وقت آن مال برای من شد، آن مال را بفروشی»، این وکالت باطل است (زیرا گفتیم که اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است)، و همان‌طور که اشاره شد، در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمۀ آن چیز که الآن متعلق به او نیست هم، وکالت بدهد (یعنی به او بگوید: «تو وکیل منی که ابتدا آن مال را که الآن برای من نیست، برایم بخری، و سپس آن را برایم بفروشی»).

۲ـ جایز است کسی را بر انجام **امری کلی** وکیل کرد؛ مثل اینکه موکلی فردی را وکیل در **تمامی امور خود** کند **(پس این‌طور نیست که بگوییم شرط صحت وکالت این است که، آن کاری که موکل به وکیل وکالت می‌دهد، باید حتماً یک کار جزئی باشد).**[1]

اگر وکالت **به صورت کلی** داده شود؛ وکیل قهراً و خودبه‌خود، در مورد اموالی که بعدها از طریق ارث یا هبه یا بیع یا رهن یا غیر اینها به موکل می‌رسد و فعلاً موکل مالک آنها نیست هم وکالت دارد (و در نتیجه در مورد این اموال، لازم نیست که مجدداً موکل به وکیل، وکالت بدهد).

۳ـ وکالت دادن این موارد به وکیل، توسط موکل جایز نیست:

ـ بر موکل جایز نیست کسی را وکیل کند به اینکه، زنی را که در عده است، بعد از عده‌اش به عقد وی درآورد.

ـ بر موکل جایز نیست کسی را وکیل کند به اینکه، زنی را که شوهر دارد بعد از طلاق شوهرش به عقد وی درآورد.

ـ بر موکل جایز نیست کسی را وکیل کند به اینکه، زنی را که هنوز برای خود نکاح نکرده طلاق دهد (مگر اینکه به او وکالت بدهد که ابتدا آن زن را به عقد او درآورد، سپس آن را طلاق دهد).

ـ بر موکل جایز نیست کسی را وکیل کند به اینکه، کالایی را که بعداً خواهد خرید برایش بفروشد (مگر اینکه به او وکالت بدهد که ابتدا آن کالا را برای او بخرد؛ سپس آن را بفروشد).

**نتیجه**: وکالت دادن به چیزی که برای موکل نیست، به‌شرط اینکه ابتدا برای مقدمه‌اش وکالت دهد، صحیح است.

## موضوع وکالت باید قابل واگذاری به غیر باشد

**➢ یشترط فی الموکل فیه أن یکون قابلا للتفویض إلی الغیر بأن لم یعتبر فیه المباشرة من الموکل ، فلو تقبل عملا بقید المباشرة لا یصح التوکیل فیه ، و أما العبادات البدنیة کالصلاة و الصیام و الحج و غیرها فلا یصح فیها التوکیل و إن فرض صحة النیابة فیها عن الحی کالحج عن العاجز أو عن المیت کالصلاة و غیرها ، فإن النیابة غیر الوکالة اعتبارا ، نعم تصح الوکالة فی العبادات المالیة کالزکاة و الخمس و الکفارات إخراجا و إیصالا إلی المستحق .**

عملی که موکل به وکیل وکالت می‌دهد (مورد وکالت/ موضوع وکالت) باید عملی باشد که قابل واگذار کردن به غیر، باشد؛ یعنی مباشرت شخص موکل در آن الزامی نباشد. پس اگر موکل عملی را به عهده گرفته باشد و تعهد داده باشد که خودش راساً و شخصاً آن عمل را انجام دهد؛ وکیل گرفتن برای انجام آن عمل برای او جائز نیست.

**وکالت در عبادات بر دو نوع است**: ۱ـ وکالت در عبادات بدنی ۲ـ وکالت در عبادات مالی

۱ـ وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲ـ وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

گفتیم که «وکالت دادن در عبادات بدنی ـ مانند حج ـ صحیح نیست»؛ اکنون می گوییم: نیابت دادن در یک‌سری از عبادات بدنی که شرع آنها را نام برده، صحیح است؛ مانند نیابت دادن برای رفتن به حج، توسط فردی که زنده است ولی قادر به انجام آن نیست[2] (شرع به افرادی که زنده‌اند ولی قادر به رفتن به حج نیستند، اجازه داده که به فردی دیگر که این توانایی را دارد نیابت بدهند تا به‌جای آنها به حج برود)؛ و یا اینکه شرع، نیابت دادن به فردی، برای اینکه نمازهای میت را بخواند، را پذیرفته است؛ یعنی، با اینکه نماز، عبادتی بدنی است؛ ولی شرع به نیابت دادن در این مورد هم اجازه داده است و بیان کرده است که: اگر فردی فوت کرده باشد، می‌توان خواندن نمازهایی که میت نخوانده را، به فردی دیگر نیابت داد، تا آن فرد، آن نمازها را به‌جای میت (به نیابت از میت) بخواند.

**نکته اول**: وکالت یک‌چیز است و نیابت یک‌چیز دیگر است؛ به این صورت که: وکالت، نوعی نیابت است (پس نیابت، اعم از وکالت است).

**نکته دوم**: «الموکل فیه» یعنی «موضوع وکالت/ مورد وکالت».

---

۱ـ منظور از این بند این است که: وکالت بر دو نوع است: ۱ـ وکالت در اَمری جزیی و معین؛ ۲ـ وکالت در اَمری کلی.

۲ـ مانند فردی که قادر به راه رفتن نیست.

## وکالت دادن در عقود

**➢ یصح التوکیل فی جمیع العقود کالبیع و الصلح و الاجارة و الهبة و العاریة و الودیعة و المضاربة و المزارعة و المساقاة و القرض و الرهن و الشرکة و الضمان و الحوالة و الکفالة و الوکالة و النکاح إیجابا و قبولا فی الجمیع**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

**نکته**: وکالت دادن در **همه عقود**، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.[1]

## وکالت دادن در عقود و ایقاعات

**➢ و کذا فی الوصیة و الوقف و الطلاق و الابراء و الاخذ بالشفعة و إسقاطها و فسخ العقد فی موارد ثبوت الخیار و إسقاطه**

وکیل گرفتن در وصیت، وقف، طلاق، بری کردن ذمه بدهکار، استفاده از حق شفعه، اسقاط حق شفعه، فسخ عقد در جایی که موکل خیار دارد و اسقاط آن، **جایز است**.[2]

## نحوۀ گرفتن وکیل، برای رجوع به مطلقۀ رجعیه

**➢ و الظاهر صحته فی الرجوع إلی المطلقة الرجعیة إذا أوقعه علی وجه لم یکن صرف التوکیل تمسکا بالزوجیة حتی یرتفع به متعلق الوکالة**

به احتمال قوی، گرفتن وکیل برای رجوع به مطلقۀ رجعیه، صحیح است؛ البته موکل در این مورد، باید به گونه‌ای وکالت بدهد که صرف وکیل گرفتنش، رجوع محسوب نشود؛ (به بیان ساده‌تر، موکل نباید به وکیل بگوید که «من تو را وکیل کردم که از طرف من به زنم که قبلاً طلاقش داده‌ام بگویی که من رجوع کردم»)؛ زیرا این نوع وکالت دادن (وکالت دادن با این عبارت)، خودش رجوع محسوب می‌شود (و به صرف اینکه این سخن را به وکیل بگوید، به همسرش رجوع کرده است)؛ بلکه باید به وکیل بگوید که «من تو را وکیل کرده‌ام که هر وقت به تو اعلام کردم، نزد همسرم بروی و به او بگویی که من به تو رجوع کردم».

**خلاصه اینکه**: وقتی فردی به وکیل، وکالت برای رجوع به همسرش که قبلاً طلاقش داده می‌دهد، عبارتی که با آن، به وکیل وکالت می‌دهد، نباید خودش رجوع محسوب شود؛ چراکه اگر این‌گونه باشد، همین وکیل گرفتن، رجوع محسوب می‌شود **و این باعث می‌شود که موضوع وکالت از بین برود**.

## برخی از اَعمالی که وکالت در آنها، صحیح یا باطل است

**➢ و لا یبعد صحته فی النذر و العهد و الظهار، و لا یصح فی الیمین و اللعان و الایلاء و الشهادة و الاقرار علی إشکال فی الاخیر.**

۱ـ وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲ـ وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

**نکته**: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

---

۱ـ در مورد صحت یا بطلان وکالت در ایقاعات، قانون مدنی ساکت است. برخی فقهاء معتقدند که وکالت در تمام ایقاعات باطل است؛ و برخی دیگر از فقهاء معتقدند که وکالت در تمام ایقاعات صحیح است؛ و به نظر برخی دیگر از فقهاء مانند امام خمینی ﷺ، وکالت در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

۲ـ برخی از این موارد، عقد هستند و برخی دیگر، ایقاع هستند.

## وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»

**➢ یصح التوکیل فی القبض و الاقباض فی موارد لزومهما کما فی الرهن و القرض و الصرف بالنسبة إلی العوضین ، و السلم بالنسبة إلی الثمن ، و فی إیفاء الدیون و استیفائها و غیرها .**

وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»، در عقودی که قبض و اقباض در آنها لازم است، مانند عقد رهن، جایز و صحیح است.

همچنین، وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»، در «قرض»، «صرف، نسبت به دو عوض»، «بیع سلف، نسبت به بهاء»، «ایفاء دیون و استیفاء» و امثال اینها، صحیح است.

**نکته**: عقودی که «قبض» شرط صحت آنهاست، «عقود عینی» نامیده می‌شوند و تعداد آنها بین فقهاء اختلافی است؛ و عقود عینی از نظر قانون مدنی عبارتند از: عقد رهن، عقد وقف، بیع صرف، عقد موجد حق انتفاع و عقد هبه.

## گرفتن وکیل در طلاق جائز است

**➢ یجوز التوکیل فی الطلاق غائبا کان الزوج أو حاضرا ، بل یجوز توکیل الزوجة فی أن تطلق نفسها أو بأن توکل الغیر عن الزوج أو عن نفسها .**

گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ **چه شوهر حاضر باشد چه غایب**

بلکه این موارد نیز جائز هستند:

۱ـ شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، هر وقت بخواهد، خودش را طلاق دهد (در اصطلاح عامیانه، مرد می‌تواند حق طلاق را به زن بدهد).

۲ـ شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، **از طرف زن**، طلاق را جاری کند.

۳ـ شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، **از طرف شوهر**، طلاق را جاری کند.

## وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است

**➢ تجوز الوکالة فی حیازة المباح کالاستقاء و الاحتطاب و غیرهما ، فإذا وکل شخصا فیها و قد حاز بعنوان الوکالة عنه صار ملکا له .**

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.

اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این‌گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالک آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به وکالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

**نکته**: حیازت یکی از روش‌های مالک شدن است و منظور از آن یعنی استیلاء و تسلط بر چیزی که قبلاً مالکی نداشته است، مانند ماهی‌های دریا، زمین‌های بایر، آب‌ها، گیاهان و ...

به طور کلی، حیازت هر چیزی به‌حسب شرایط همان چیز، متغیّر است؛ مثلاً ماهی زمانی که در تور صیاد می‌افتد ، حیازت محقق می‌شود و شرعاً و عرفاً، صیاد مالک آن ماهی می‌شود.

## عمل مورد وکالت باید معین باشد (نباید مجهول باشد)

**➢ یشترط فی الموکل فیه التعیین بأن لا یکون مجهولا أو مبهما ، فلو قال : وکلتک علی أمر من الامور لم یصح ، نعم لا بأس بالتعمیم و الاطلاق کم یأتی .**

اگر موکل انجام کاری را به وکیل وکالت دهد، آن کار باید، معین و مشخص باشد (موضوع وکالت، باید معیّن باشد)؛ یعنی نباید عملی مجهول و مبهم باشد؛ پس اگر موکل به وکیل بگوید «تو را وکیل کردم که کاری از کارهای مرا انجام دهی»، این نوع وکالت، صحیح نیست.

البته، همان‌طور که در مسائل بعد اشاره می‌کنیم، «وکالت به طور کلی» صحیح است؛ چراکه وکالت به طور کلی، با وکالتی که موضوع آن معیّن نیست، فرق دارد.

**نکته اول**: قبلاً بیان کردیم که وکالت به دو صورت است:

۱ـ وکالت به صورت تفویض:[1] یعنی موکل «**کار معینی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

۲ـ وکالت به صورت تمشیه: یعنی موکل «**کار کلی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

که هر دو صورت فوق صحیح هستند؛ چراکه در هر دو صورت فوق، موضوع وکالت (عملی که وکالت داده شده)، عملی معیّن و مشخص است؛ لذا این دو نوع وکالت، صحیح‌اند؛ ولی در حالتی که موضوع وکالت معیّن نیست، به خاطر معیّن نبودن موضوع وکالت، عقد وکالت باطل است.

**نکته دوم**: فرق وکالت به صورت کلی با وکالتی که موضوعش معیّن نیست:

**در وکالت کلی**، ما می‌دانیم که موکل، انجام چه‌کاری را به وکیل وکالت داده؛ ولی **در وکالتی که موضوع آن معیّن نیست** (حالتی که موکل به وکیل می‌گوید: تو را وکیل کردم که کاری از کارهای مرا انجام دهی)، معلوم نیست که موکل، انجام چه‌کاری را به وکیل وکالت داده.

## اقسام وکالت

**➢ الوکالة أما خاصة و أما عامة و أما مطلقة ، فالاولی ما تعلقت بتصرف معین فی شی ء معین ، کما إذا وکله فی شراء بیت معین ، و هذا مما لا إشکال فی صحته ، و الثانیة أما عامة من جهة التصرف و خاصة من جهة المتعلق ، کما إذا وکله فی جمیع التصرفات الممکنة فی داره المعینة و أما بالعکس کما إذا وکله فی التصرفات الممکنة فی جمیع ما یملکه أو فی إیقاع جمیع ما کان له فیما یتعلق به بجمیع أنواعه بحیث یشمل التزویج له و طلاق زوجته و کذا فی الثالثة قد تکون مطلقة من جهة التصرف خاصة من جهة متعلقه ، کما لو قال : أنت وکیلی فی أمر داری ، و کذا لو قال : أنت وکیلی فی بیع داری مقابل المقید بثمن معین أو شخص معین ، و قد یکون بالعکس کما لو قال : أنت وکیلی فی بیع أحد أملاکی أو فی بیع ملکی ، و قد تکون مطلقة من الجهتین ، کما لو قال : أنت وکیلی فی التصرف فی مالی ، و ربما یکون التوکیل بنحو التخییر بین أمور : أما فی التصرف دون المتعلق ، کما لو قال : أنت وکیلی فی بیع داری و صلحها أو هبتها أو إجارتها ، و أما فی المتعلق فقط ، کما لو قال : أنت وکیلی فی هذه الدار أو هذه الدابة أو هذه الفرش مثلا ، و الظاهر الصحة فی الجمیع .**

وکالت بر سه نوع است:

۱ـ وکالت خاص

۲ـ وکالت عام

۳ـ وکالت مطلق

---

۱ـ **تفویض** در لغت به معنای «واگذار کردن» است؛ و **تمشیه** در لغت به معنای «راه اندازی» است.

**۱ـ** وکالت خاص: وکالت خاص، حالتی است که موضوع وکالت[۱] یک یا چند چیز مشخص است؛ همچنین کاری که وکیل باید انجام دهد[۲] هم، یک کار مشخص است: مثلاً موکل به وکیل وکالت می‌دهد که فلان خانهٔ مشخص را برای او بخرد (در این مثال، موضوع وکالت، یک چیز مشخص ـ یعنی فلان خانهٔ مشخص ـ است و کاری هم که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص ـ یعنی خریدن آن خانه ـ است).
وکالت خاص، وکالتی صحیح و شرعی است.

* **تذکر**: قبل از اینکه دو قسمِ دیگر وکالت (یعنی وکالت عام و وکالت مطلق) را توضیح دهیم، فرق عام و مطلق را بیان می‌کنیم:

**ـ مطلق یعنی:**

۱ـ کلماتی که مفرد هستند (مانند مال، ملک، زن، مرد، تصرف، خانه و ...)

۲ـ کلماتی که در ابتدای آنها، کلمهٔ «یکی» باشد (مانند یکی از اموال، یکی از املاک، یکی از خانه‌ها و...)

**ـ عام یعنی:**

۱ـ کلماتی که جمع هستند (مانند اموال، خانه‌ها، املاک، قوانین و...)

۲ـ کلماتی که علامت جمع (هر، هیچ، کل، تمام و همه) دارند (مانند تمام اموال، تمام تصرفات، هر مالی، هر تصرفی، هر ملکی)

**۲ـ** به این سه حالت، «وکالت به صورت عام» می‌گوییم:

- الف) کاری که وکیل باید انجام دهد، «عام» است؛ و موضوع وکالت، «خاص» است: مانند اینکه او را وکیل کند در تمامی تصرفات در خانهٔ معین (تمامی تصرفات، عام است؛[۳] و خانهٔ معیّن، خاص است).
- ب) کاری که وکیل باید انجام دهد، «خاص» است؛ و موضوع وکالت، «عام» است: مثل اینکه او را وکیل کند در تمامی اموالش ولی در خصوص فروختن آنها (فروختن، خاص است؛ و تمامی اموال، عام است).
- ج) هم کاری که وکیل باید انجام دهد، «عام» است؛ و هم موضوع وکالت، «عام» است: مثل اینکه او را وکیل کند در اینکه هرگونه تصرف ممکن را در همه اموال او بنماید (هر گونه تصرف، عام است؛ و همهٔ اموال هم، عام است).

**۳ـ** به این سه حالت، «وکالت به صورت مطلق» می‌گوییم:

- الف) کاری که وکیل باید انجام دهد، «مطلق» است؛ و موضوع وکالت، «مقید» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو در امر خانهٔ من، وکیل هستی (اَمر خانه در اینجا، مطلق است ـ زیرا شامل خرید، فروش، بیع و ... می‌شود ـ؛[۴] و خانهٔ او، مقید است).
- ب) کاری که وکیل باید انجام دهد، «مقید» است؛ و موضوع وکالت، «مطلق» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروختن یکی از املاک من (که در این مثال، فروختن، مقید است؛ و یکی از املاک او، مطلق است)؛[۵] و یا مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروختن ملک من (که در این مثال، فروختن، مقید است؛ و ملک او، مطلق است).
- ج) هم کاری که وکیل باید انجام دهد، «مطلق» است؛ و هم موضوع وکالت، «مطلق» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در تصرف در مالم (تصرف، مطلق است ـ زیرا تصرف، شامل بیع، هبه، اجاره و ... می‌شود ـ؛[۶] همچنین، مال هم مطلق است ـ زیرا مال، شامل خانه، زمین، اتومبیل و ... می‌شود ـ).[۷]

---

۱ـ «موضوع وکالت» مانند خانه، زمین، باغ، اتومبیل و ...
۲ـ «کاری که وکیل باید انجام دهد» مانند خرید، فروش، اجاره و ...
۳ـ هر کلمه‌ای که علامت جمع دارد، عام است.
٤ـ کلمهٔ اَمر، مطلق است، زیرا مفرد است.
٥ـ یکی از املاک مطلق است، زیرا کلمهٔ «یکی»، نشانهٔ مطلق است.
٦ـ کلمهٔ تصرف، مطلق است، زیرا مفرد است.
۷ـ کلمهٔ مال، مطلق است، زیرا مفرد است.

**وکالت دو قسم دیگر هم دارد، به این صورت که:**

۱ـ یا موضوع وکالت، یک‌چیز مشخص است؛ و کاری که وکیل باید انجام دهد، چند کار به اختیار و انتخاب وکیل است، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در اینکه خانه مرا بفروشی یا صلح کنی یا هبه کنی یا اجاره دهی (در این مثال، موضوع وکالت، خانۀ موکل است که یک‌چیز مشخص است؛ و کارهایی که موکل مخیّر بین آنهاست، چند کار هستند که عبارتند از: فروش، صلح، هبه و اجاره).

۲ـ یا کاری که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص است؛ ولی موضوع وکالت، چند چیز به اختیار و انتخاب وکیل است، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروش این خانه من و یا این حیوان من و یا این فرش من (در این مثال، کاری که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص است که عبارت است از «فروش»؛ و موضوع وکالت چند چیز هستند که وکیل در انتخاب یکی از آنها، اختیار دارد که عبارتند از: خانۀ موکل، حیوان موکل، فرش موکل).

ـ ظاهراً تمام این صورت‌های وکالت که بیان کردیم، صحیح و شرعی هستند.

## وظایف وکیل

**➢ لابد أن یقتصر التوکیل فی التصرف فی الموکل فیه علی ما شمله عقد الوکالة صریحا أو ظاهرا و لو بمعونة قرائن حالیة أو مقالیة و لو کانت هی العادة الجاریة علی أن التوکیل فی أمر لازمه التوکیل فی أمر آخر کما لو سلم إلیه المبیع و وکله فی بیعه أو سلم إلیه الثمن و وکله فی الشراء، و بالجملة لابد فی صحة التصرف من شمول الوکالة له.**

کارهایی که وکیل باید انجام دهد عبارتند از:

۱ـ انجام کارهایی که موکل، به وکیل صراحتاً دستور داده است.

۲ـ انجام کارهایی که موکل به وکیل صراحتاً دستور نداده؛ ولی «عرف و عادت»، «قرائن و اوضاع و احوال» و همچنین «قاعدۀ اذن در شی اذن در لوازم آن است»، انجام آنها را بر وکیل، لازم می‌دانند.

دو مثال برای عرف و عادت:

مثال اول: اگر عرف و عادتِ منطقه‌ای بر این باشد که، اگر موکل کالای خود را به وکیل خود بدهد، و این، در آن شهر نشانۀ این باشد که وکیل باید آن را بفروشد، وکیل باید آن را بفروشد.

مثال دوم: اگر عرف و عادتِ منطقه‌ای بر این باشد که، اگر موکل، پولی به وکیل داد و این کار در آن شهر، نشانۀ این باشد که وکیل باید کالایی را برای موکل بخرد، وکیل باید بر اساس همین عرف و عادت عمل کند و کالایی را برای موکل بخرد.

خلاصه کلام اینکه: کارهایی که وکیل انجام می‌دهد، باید مشمول عقد وکالت بوده باشد.

## انجام کاری توسط وکیل که مخالف با دستورات موکل باشد

**➢ لو خالف الوکیل و أتی بالعمل علی نحو لم یشمله عقد الوکالة فإن کان مما یجری فیه الفضولیة کالعقود توقفت صحته علی إجازة الموکل، و لا فرق فی التخالف بین أن یکون بالمباینة کما إذا وکله فی بیع داره فآجرها أو ببعض الخصوصیات کم إذا وکله فی بیعها نقدا فباع نسیئة أو بخیار فباع بدونه، نعم لو علم شموله لفاقد الخصوصیة أیضا صح فی الظاهر، کما إذا وکله فی أن یبیع السلعة بدینار فباع بدینارین، فإن الظاهر بل المعلوم من حال الموکل أن تحدیده من طرف النقیصة لا الزیادة، و من هذا القبیل ما إذا وکله فی البیع فی سوق معین بثمن معین فباعها فی غیره بذلک الثمن، فإن الظاهر أن مراده تحصیل الثمن، هذا بحسب الظاهر، و أما الصحة الواقعیة فتابعة للواقع، و لو فرض احتمال وجود غرض عقلائی فی التحدید لم یجز التعدی، و معه الفضولی فی الظاهر و الواقع تابع للواقع.**

اگر وکیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به‌جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، **چهار صورت دارد:**

**صورت اول:** اگر آن کار، از اُموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است،[1] صحت آن موقوف به اجازهٔ موکل است؛ حال:

الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مباینه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانهٔ او را بفروشد، ولی وکیل خانهٔ او را اجاره داده باشد.

ب) و یا به طور مباینه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در این‌که خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسیه فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد.

**ـ که در همه این صُوَر، صحت معاملهٔ وکیل، موقوف به اجازهٔ موکل است (زیرا عمل موکل، فضولی و غیرنافذ است).**

**صورت دوم:** اگر آن کار، از اُموری است که انجام آن به طور فضولی باطل است؛ مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است/ و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند)؛ در این صورت، کاری که وکیل برای موکل انجام داده، **باطل است**.

**صورت سوم:** گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل **چون متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم نیست،** آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، این کار وکیل، باطل یا غیرنافذ نیست، بلکه **صحیح است** (چون آن راه و روشِ رسیدن به هدف، برای موکل مهم نبوده است).

**مثال اول:** اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را به قیمت یک دینار بفروشد و وکیل **چون متوجه شده که یک‌دینار، غرض و هدف موکلش نیست و منظور و غرض موکل این است که، آن کالا را به کمتر از یک دینار نفروشد،** در این صورت، اگر آن کالا را به قیمت دو دینار فروخته باشد، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

**مثال دوم:** اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را در بازاری معیّن و با قیمتی معیّن بفروشد، ولی وکیل، **چون متوجه شده که فروش آن کالا در آن بازار که موکل به او دستور داده، هدف و غرض او نبوده،** در این صورت، اگر آن کالا را در بازاری دیگر با همان قیمت فروخته باشد (چون نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است)، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

**صورت چهارم:** گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل **با اینکه متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم است،** آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، با اینکه وکیل، به نتیجه‌ای که منظور و هدف موکل بوده رسیده، ولی چون، راه و روشِ رسیدن به آن نتیجه برای موکل مهم بوده است؛ این کار بر وکیل جایز نیست و **فضولی است**.

**نتیجه:** عمل خلاف وکیل، چهار صورت دارد که: در **صورت اول**، «فضولی و غیرنافذ» است؛ در **صورت دوم**، «باطل» است؛ در **صورت سوم**، «صحیح» است؛ و در **صورت چهارم**، «فضولی و غیرنافذ» است.

---

۱ـ یعنی از اُموری نباشد که اگر به صورت فضولی واقع شود، باطل است/ مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است/ و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند؛ پس در این اُمور، اَمر خلاف وکالت که وکیل انجام داده، باطل است.

**نکته**: عمل خلاف وکیل یا **عقد** است یا **ایقاع**. امام خمینی‌ﷺ در این مسئله فقط در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که **عقد** باشد، بحث نموده؛ اما در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که **ایقاع** باشد بحثی به میان نیاورده‌اند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که: به نظر مشهور فقهاء همچون امام خمینی‌ﷺ، عمل خلاف وکیل اگر **ایقاع** باشد (ایقاع فضولی)، باطل است.[1]

## وکیل گرفتن برای صغیر توسط ولی او

**➢ یجوز للولی کالاب و الجد للصغیر أن یوکل غیره فیما یتعلق بالمولی علیه مما له الولایة علیه .**

کسی که ولی صغیر است (مانند پدر و جد پدری)، جائز است برای آن کارهای صغیر که وی نسبت به آنها ولایت دارد، وکیل بگیرد.

**نکته اول**: منظور از «ولی» در این مسئله، هر کسی است که بر طفل ولایت دارد؛ لذا منظور از آن، فقط ولی قهری (پدر و جد پدری) نیست؛ و این نکته، از حرف «ک» در عبارت «کالاب و الجد» فهمیده می‌شود؛ زیرا حرف «ک» به معنای «مانند» است.

پس می‌توان گفت منظور از «ولی» در این مسئله، افرادی مانند پدر، جد پدری، وصی و قیم است.

**نکته دوم**: مسئلۀ ۵۰ کتاب وصیت (تحریرالوسیله): وصی نمی‌تواند بعد از مرگ موصی، امر وصیت را به دیگری واگذار نماید؛ و در پاره‌ای امور متعلق به وصیت، که غرض از آنها، انجام به دست مباشر خاصی نیست، می‌تواند وکیل بگیرد.

**نکته سوم**: ولی‌قهری می‌تواند پس از فوت خود، شخصی را برای سرپرستی و ادارۀ اموال مولی‌علیه انتخاب کند (و آن شخص، «وصی» نامیده می‌شود)، که پس از فوتِ ولی‌قهری، عهده‌دار این وظایف خواهد بود. اختیارات و وظایف «وصی» را «ولی» تعیین می‌کند و «وصی» باید در حدود اختیارات تعیین شده از طرف «ولی» اقدام کند.

## واگذاری عمل مورد وکالت به دیگری

**➢ لا یجوز للوکیل أن یوکل غیره فی إیقاع ما توکل فیه لا عن نفسه و لا عن الموکل إلا بإذنه ، و معه یجوز بکلا النحوین ، فإن عین أحدهما فهو المتبع ، و لا یجوز التعدی عنه ، و لو قال مثلا وکلتک فی أن توکل غیرک فهو أذن فی توکیل الغیر عن الموکل ، و الظاهر أنه کذلک لو قال : و کل غیرک و إن لا یخلو من تأمل.**

بر وکیل جائز نیست که فردی دیگر را برای انجام کاری که خودش وکیلِ انجام دادنش شده، وکیل کند؛ **نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش**؛ مگر به اذن موکل، که به إذن او، هر دو قسمِ توکیل، برای او جائز است.

حال اگر موکل یکی از آن دو قسم را تعیین کند، وکیل باید از دستور موکل تبعیت کند (یعنی: اگر موکل، به وکیل اجازه دهد که وکیل **از طرف خودش** انجام کاری را به دیگری وکالت دهد، وکیل می‌تواند فردی را **از طرف خودش** وکیل برای انجام آن کار کند/ و یا اگر موکل، به وکیل اجازه دهد که وکیل **از طرف موکل**، انجام کاری را به دیگری وکالت دهد، وکیل می‌تواند فردی را **از طرف موکل**، وکیل برای انجام آن کار کند).

اگر موکل به وکیل گفته باشد «من تو را وکیل کردم که برای آن کار وکیل بگیر»، یقیناً این سخن موکل، اجازۀ توکیل است **از طرف موکل** است.[2]

اگر موکل به وکیل گفته باشد «غیر خودت را وکیل کن»، این سخن موکل هم، به احتمال قوی، به معنای **توکیل از طرف موکل** است؛ و به احتمال کمتر، این جمله به معنای **توکیل از طرف وکیل** است؛ زیرا وقتی موکل به وکیل می‌گوید «غیرِ خودت را وکیل کن»، به احتمال قوی، این جمله یعنی «غیرِ خودت را از طرف من وکیل کن»؛ و به احتمال کمتر، این جمله یعنی «غیر خودت را از طرف خودت وکیل کن».

---

۱ـ البته برخی از فقهاء در این زمینه، ادعای اجماع کرده‌اند که «ایقاع فضولی، باطل است».

۲ـ توکیل دو نوع است: توکیل از طرف موکل، توکیل از طرف وکیل.

## مسائلی در مورد عزل وکیل دوم

**➢ لو کان الوکیل الثانی وکیلا عن الموکل کان فی عرض الاول ، فلیس له أن یعزله و لا ینعزل بانعزاله ، بل لو مات یبقی الثانی علی وکالته ، و لو کان وکیلا عنه کان له عزله ، و کانت وکالته تبعا لوکالته ، فینعزل بانعزاله أو موته ، و لا یبعد أن یکون للموکل عزله من دون عزل الوکیل الاول .**

۱ـ اگر وکیل دوم، وکیلِ از طرف موکل باشد (و نه وکیلِ از طرف وکیل)؛ وکیل دوم در عرض وکیل اول خواهد بود. پس وکیل اول نمی‌تواند او را عزل کند؛ همچنین با عزل شدن یکی از آنها، دیگری عزل نمی‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول از دنیا برود، وکیل دوم همچنان وکالتش باقی است.

۲ـ اگر وکیلِ دوم، وکیلِ از طرف وکیلِ اول باشد؛ وکیل اول حق دارد وی (وکیل دوم) را عزل کند؛ و وکالت وکیل دوم تابع وکالت وکیل اول است، در نتیجه اگر موکل وکیل اول را عزل کند، وکیل دوم خود به‌خود عزل می‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول بمیرد، وکیل دوم خود به‌خود منعزل می‌شود.

در حالتی که «وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته»، شاید برخی تصور کنند که چون وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته، موکل اگر بخواهد وکیل دوم را عزل کند، باید به وکیل اول بگوید تا او را چون تو قرار داده‌ای عزلش کن؛ ولی این گونه نیست و موکل حق دارد وکیل دوم را هر وقت بخواهد، بدون اطلاع به وکیل اول، عزل کند.

## وکالت به صورت اجتماع و وکالت به صورت استقلال

**➢ یجوز أن یتوکل اثنان فصاعدا عن واحد فی أمر واحد ، فإن صرح الموکل بانفرادهما أو کان لکلامه ظاهر متبع فی ذلک جاز لکل منهما الاستقلال فی التصرف من دون مراجعة الاخر ، و إلا لم یجز الانفراد لاحدهما و لو مع غیبة صاحبه أو عجزه ، سواء صرح بالانضمام و الاجتماع أو أطلق بأن قال مثلا وکلتکما أو أنتما وکیلای و نحو ذلک ، و لو مات أحدهما بطلت الوکالة رأسا مع شرط الاجتماع أو الاطلاق المنزل منزلته و بقی وکالة الباقی لو وکل بالانفراد .**

موکل می‌تواند برای انجام کاری، دو یا چند وکیل بگیرد.

۱ـ اگر موکل در کلام خود تصریح کند به اینکه، هر یک از آن دو وکیل، به صورت مستقل وکیل او هستند؛ و یا از کلام او، فهمیده شود که منظورش این است که آن دو وکیل، به طور مستقل می‌توانند وکالت کنند؛ هر کدام از آن دو وکیل، مستقلاً و بدون مراجعه به دیگری می‌توانند آن کار را انجام دهند.

۲ـ اگر موکل در کلام خود تصریح کند به اینکه، هر دو وکیل، با هم وکیل او هستند (وکالت به صورت اجتماع)؛ و یا از کلام او، فهمیده شود که منظورش این است که آن دو وکیل، به طور اجتماع می‌توانند وکالت کنند؛ هیچ کدام از آن دو وکیل، مستقلاً و بدون مراجعه به دیگری نمی‌توانند آن کار را انجام دهند؛ حتی اگر وکیلِ دیگر، به هر دلیلی غایب یا عاجز باشد.

ـ اگر موکل دو یا چند وکیل بگیرد و وکالت دادنش به صورت مطلق باشد (یعنی: نه تصریح کند که وکالت آنها به صورت اجتماع است، و نه تصریح کند که وکالت آنها به صورت استقلال است)؛ مثلاً بگوید: «من شما دو نفر را وکیل خود کردم»:

- ۱ـ اگر قرینه‌ای داشته باشیم که آن قرینه به ما نشان دهد که منظور موکل، وکالت به صورت اجتماع است، می‌گوییم که آن وکالت، وکالت به صورت اجتماع است.
- ۲ـ اگر قرینه‌ای داشته باشیم که آن قرینه به ما نشان دهد که منظور موکل، وکالت به صورت استقلال و انفراد است، می‌گوییم که آن وکالت، وکالت به صورت استقلال است.
- ۳ـ اگر هیچ قرینه‌ای نداشته باشیم، می‌گوییم: اصل بر وکالت به صورت اجتماع است.

ـ اگر وکالت به صورت اجتماع باشد، در صورتی که یکی از دو وکیل فوت کند؛ وکالت وکیل دیگر که زنده است، باطل می‌شود.

ـ اگر وکالت به صورت انفرادی و استقلالی باشد، در صورتی که یکی از دو وکیل فوت کند، وکالت وکیل دیگر باقی می‌ماند.

## عزل وکیل توسط موکل

**➢ الوکالة عقد جائز من الطرفین ، فللوکیل أن یعزل نفسه مع حضور الموکل و غیبته ، و کذا للموکل أن یعزله ، لکن انعزاله بعزله مشروط ببلوغه إیاه ، فلو أنشأ عزله و لم یطلع علیه الوکیل لم ینعزل فلو أمضی أمرا قبل أن یبلغه و لو بأخبار ثقة کان نافذا .**

وکالت عقدی است که هم از طرف موکل جائز و قابل فسخ است و هم از طرف وکیل؛ بنابراین، وکیل می‌تواند هم در حضور موکل و هم در غیاب او، خودش را عزل کند؛ همچنان که موکل می‌تواند، هم در حضور وکیل و هم در غیاب او، او را عزل کند.

هنگامی که موکل، وکیل را عزل می‌کند، حتماً باید عزل شدنش را به او اطلاع دهد، پس اگر موکل، وکیل را عزل کند ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد، وکالت هنوز پابرجا است.

اگر موکل، وکیل را عزل کند و عزل شدن او را به شخصی موثق اعلام کند و آن شخص موثق، خبر عزل وکیل را به وکیل برساند، همین، برای عزل شدن وکیل کافی و مورد قبول است.

هنگامی که موکل، وکیل را عزل کند، ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد؛ در صورتی که در همین فاصله، موکل کاری را برای وکیل انجام داده باشد (مثلاً معامله‌ای برای موکل کرده باشد)، آن معامله صحیح و نافذ است.

**نکته**: در این مسئله حکم حالتی بیان شده که موکل، وکیل را عزل کرده ولی خبر عزل به وکیل نرسیده است؛ که در این حالت، هر کاری که وکیل برای موکل انجام داده، صحیح است. اما در حالتی که موکل، وکیل را عزل کند و خبر عزل به وکیل رسیده باشد، در صورتی که وکیل، عملی را برای موکل انجام دهد، آن عمل فضولی و غیرنافذ است.

## مواردی که موجب بطلان وکالت می‌شوند

**➢ تبطل الوکالة بموت الوکیل ، و کذا بموت الموکل و إن لم یعلم الوکیل بموته ، و بعروض الجنون علی کل منهما علی الاقوی فی الاطباقی ، و علی الاحوط فی غیره ، و بإغماء کل منهما علی الاحوط ، و بتلف ما تعلقت به الوکالة ، و بفعل الموکل و لو بالتسبیب ما تعلقت به ، کما لو وکله فی بیع سلعة ثم باعها ، أو فعل ما ینافیه کما وکله فی بیع شیء ثم أوقفه.**

۱ـ وکالت هم با مرگ وکیل باطل می‌شود و هم با مرگ موکل؛ هرچند که وکیل از مردن موکل خبردار نشده باشد.

۲ـ وکالت با جنون استمراری (جنون دائمی) بنابر اقوی، باطل می‌شود.

۳ـ وکالت با جنون ادواری بنابر احتیاط باطل می‌شود.

۴ـ وکالت با بیهوشی هریک از وکیل و موکل، بنابر احتیاط باطل می‌شود.

۵ـ وکالت با تلف شدن موضوع وکالت، باطل می‌شود.

۶ـ وکالت با انجام موضوع وکالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.

۷ـ اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، وکالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می‌کند).

**نکته اول**: گفتیم که «وکالت با بیهوشی هریک از وکیل و موکل، باطل می‌شود».

بیهوشی مانند رفتن فرد در کما. بیهوشی ممکن است بلند مدت و یا کوتاه مدت باشد.

در مورد اینکه بیهوشی موجب بطلان وکالت می‌شود یا خیر، سه نظر اصلی وجود دارد:

۱ـ بیهوشی موجب بطلان وکالت نمی‌شود، چه بیهوشی کوتاه مدت باشد و چه بلند مدت

۲ـ بیهوشی موجب بطلان وکالت می‌شود، چه کوتاه مدت باشد و چه بلند مدت (نظر امام خمینی ﷺ)؛ و چون وکالت با بیهوشی باطل می‌شود، در صورتی که آن فردی که بی‌هوش شده، به هوش بیاید، چون عقد وکالت باطل شده است، در صورتی که وکیل و موکل بخواهند عقد وکالت را ادامه دهند، باید مجدداً عقد وکالت را با هم منعقد کنند.

۳ـ وقتی یکی از وکیل و موکل بی‌هوش شود، وکالت فقط در زمان بیهوشی باطل می‌شود، و به‌محض اینکه آن فرد به هوش بیاید، وکالت صحیح می‌باشد (و نیازی نیست که وکیل و موکل، مجدداً به انعقاد عقد وکالت اقدام کنند).

**نکته دوم**: از نظر قانون مدنی: بیهوشی و خواب و فراموشیِ هریک از وکیل و موکل را، نباید موجب انحلال عقد وکالت دانست.

بر اساس ماده ۶۷۸ قانون مدنی: وکالت به طرق ذیل مرتفع می‌شود:

۱ـ به عزل موکل؛ ۲ـ به استعفای وکیل؛ ۳ـ به موت یا جنون وکیل یا موکل.

## حکم وکیل گرفتن برای اصحاب دعوا

**➢ یجوز التوکیل فی الخصومة و المرافعة لکل من المدعی و المدعی علیه ، بل یکره لذوی المروات من أهل الشرف و المناصب الجلیلة أن یتولوا المنازعة و المرافعة بأنفسهم خصوصا إذا کان الطرف بذی اللسان ، و لا یعتبر رضا صاحبه ، فلیس له الامتناع عن خصومة الوکیل.**

گرفتن وکیل در خصومت و مرافعه، هم برای مدعی صحیح و جائز است، و هم برای مدعی‌علیه (منکر).

بر افراد صاحب مروت و آبرومند و دارندگان مناصب عالیه، مکروه است که برای دعوای مطرح شده در دادگاه، خودشان (شخصاً و مباشرتاً) به دادگاه مراجعه کنند و وکیل نگیرند؛ خصوصاً اگر طرف دعوی آنها، فردی بی‌ادب و بی‌شرم باشند.

برای وکیل گرفتن، رضایت طرف دعوا لازم نیست، و طرف دعوا حق ندارد بگوید که من حاضر نیستم با وکیل تو طرف دعوا شوم.

**نکته**: منظور از افراد صاحب مروت، یعنی افرادی که کارهایی را که از نظر عرف ناپسند است، انجام نمی‌دهند.

## وظایف وکیل مدعی و وکیل مدعی‌علیه

**➢ وکیل المدعی وظیفته بث الدعوی علی المدعی علیها عند الحاکم ، و إقامة البینة و تعدیلها ، و تحلیف المنکر ، و طلب الحکم علی الخصم و بالجملة کل ما هو وسیلة إلی الاثبات ، و وکیل المدعی علیه وظیفته الانکار ، و الطعن علی الشهود ، و إقامة بینة الجرح ، و مطالبة الحاکم بسماعها و الحکم بها ، و بالجملة علیه السعی فی الدفع ما أمکن .**

**۱ـ وظایف وکیل مدعی:**

الف) وکیلِ مدعی باید دعوای مدعی را، علیه مدعی‌علیه نزد حاکم مطرح کند

ب) وکیلِ مدعی باید برای اثبات دعوایی که مطرح کرده، بینه و شاهد بیاورد.

ج) وکیلِ مدعی باید شاهدهایی را که آورده، تعدیل نماید (یعنی باید عادل بودن آنان را ثابت کند).

د) وکیلِ مدعی باید در مواردی که لازم است منکر را قسم دهد، او را قسم بدهد و از حاکم بخواهد که علیه او حکم کند.

* به طور کلی، وکیلِ مدعی باید، هر کاری که برای اثبات دعوای موکلش لازم است، انجام دهد.

**۲ـ وظایف وکیل مدعی‌علیه:**

الف) وکیلِ مدعی‌علیه باید دعوای مدعی را انکار کند.

ب) وکیلِ مدعی‌علیه باید شاهدهای مدعی را جَرح کند (یعنی باید عادل نبودن آنان را اثبات کند)؛ که برای این کار، باید شاهد بیاورد.

ج) وکیلِ مدعی‌علیه باید از حاکم بخواهد که شهادت شاهدانش را بشنود و طبق آن حکم کند.

* به طور کلی، وکیلِ مدعی‌علیه باید، هر کاری که برای دفع ادعای مدعی لازم است، انجام دهد.

## تبدیل مدعی‌علیه به مدعی

**➢ لو ادعی منکر الدین مثلا فی أثناء مدافعة وکیله عنه الاداء أو الابراء انقلب مدعیا و صارت وظیفة وکیله إقامة البینة علی هذه الدعوی و غیرها مما هو وظیفة المدعی ، و صارت وظیفة خصمه الانکار و غیره من وظائف المدعی علیه .**

اگر منکرِ بدهی، در هنگام دفاعِ وکیلش از او، ادعا کند که «بدهی مدعی را پرداخته» و یا ادعا کند که «مدعیِ او، آن بدهی را به او بخشیده و ذمهٔ او را بری کرده است»، به محض اینکه چنین سخنانی را ادعا کند؛ این فرد که تا الآن منکر بوده، خودش مدعی می‌شود؛ و فردی که در ابتدا مدعی بوده، منکر می‌شود. در این صورت، وظیفه وکیل، قبلاً این بوده که ثابت کند که موکلش بدهی نداشته، اما الآن چون موکلش ادعا کرده که بدهی را به طلبکار پرداخته است و یا ادعا کرده که طلبکار، آن بدهی را به او بخشیده، وظیفهٔ وکیل عوض می‌شود (یعنی وکیل باید شاهد بیاورد که موکلش، بدهیِ طلبکار را پرداخته است)؛ و در نتیجه، وظیفهٔ طلبکار هم این است که ادعای بدهکار را انکار کند.

## اقرار وکیل، علیه موکلش

**➢ لا یقبل إقرار الوکیل فی الخصومة علی موکله ، فلو أقر وکیل المدعی القبض أو الابراء أو قبول الحوالة أو المصالحة أو بأن الحق مؤجل أو أن البینة فسقة أو أقر وکیل المدعی علیه بالحق للمدعی لم یقبل ، و بقیت الخصومة علی حالها سواء أقر فی مجلس الحکم أو غیره ، و ینعزل بذلک ، و تبطل وکالته ، لانه بعد الاقرار ظالم فی الخصومة بزعمه .**

اگر وکیلِ یکی از دو طرف دعوی، علیه موکلش اقراری کند، نافذ نیست (پذیرفته نمی‌شود).[1]

۱ـ اگر **وکیل مدعی**، اقرار کند که موکلش، طلب خود را گرفته؛ و یا اقرار کند که موکلش، بدهکار را بری کرده؛ و یا حوالهٔ او را پذیرفته؛ و یا بر سر مال مورد دعوا مصالحه کرده؛ و یا اقرار کند که حق موکلش مدت‌دار بوده؛ و یا اقرار کند که شاهدهای موکلش فاسق هستند؛ این اقرارها پذیرفته نمی‌شوند.

۲ـ اگر **وکیل مدعی علیه (وکیل منکر)**، اقرار کند که حق با مدعی است؛ این اقرار پذیرفته نمی‌شود.

ـ این نوع اقرارها (اقرار وکیلِ مدعی؛ و اقرار وکیلِ مدعی‌علیه)، مورد قبول نیستند و خصومت با این اقرارها تمام نمی‌شود؛ چه این اقرارها، در دادگاه صورت بگیرند و چه در خارج از دادگاه.

ـ اگر وکیلِ مدعی، علیه مدعی اقرار کند؛ و یا وکیلِ مدعی‌علیه، علیه مدعی‌علیه اقرار کند؛ وکالتشان باطل می‌شود؛ زیرا با اقرار او، موکلش در این خصومت فردی ظالم است (و از نظر دین اسلام، وکالت کردن برای فرد ظالم، باطل و حرام است).

**نکته**: قبلاً گفتیم که وکیل گرفتن در سوگند، لعان، ایلاء، شهادت و «**اقرار**» صحیح نیست؛ اکنون می گوییم: موضوع این مسئله حالتی است که خودِ وکیل، از طرف خودش و نه از طرف موکلش، اقراری علیه موکلش می کند.

پس اقرار وکیل، بر دو نوع است: ۱ـ اقرار وکیل، علیه موکلش از طرف خودش؛ ۲ـ اقرار وکیل علیه موکلش، به درخواست موکل؛ که هر دو نوع آن، باطل است.

## وکالت در خصومت، وکالت در صلح و ابراء نیست

**➢ الوکیل بالخصومة لا یملک الصلح عن الحق أو الابراء منه إلا أن یکون وکیلا فی ذلک أیضا بالخصوص .**

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق **صلح** از حق موکلش صرف‌نظر کند و یا ذمهٔ مدعی‌علیهِ او را **بری** نماید، مگر اینکه موکلش، اجازهٔ این گونه کارها را هم به وی داده باشد .[2]

---

۱ـ ماده ۱۶۵ قانون مجازات اسلامی: «اظهارات وکیل علیه موکل و ولی و قیم علیه مولی‌علیه اقرار محسوب نمی‌شود».
ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «اقرار وکیل نسبت به اموری که قاطع دعوا است پذیرفته نمی‌شود؛ اعم از اینکه اقرار در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل آمده باشد». مفهوم مخالف این ماده این است که: اقرار وکیل در مواردی که قاطع دعوا نیست، پذیرفته می‌شود.
۲ـ ماده ۱۲۴۲ قانون مدنی: قیم نمی‌تواند دعوی مربوط به مولی‌علیه را به صلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی‌العموم.

## اصل بر وکالت به صورت اجتماع است

**➢ یجوز أن یوکل اثنین فصاعدا بالخصومة کسائر الامور فإن لم یصرح باستقلال کل منهما و لم یکن لکلامه ظهور فیه لم یستقل بها أحدهما ، بل یتشاوران و یتباصران و یعضد کل منهما صاحبه و یعینه علی ما فوض إلیهما .**

موکل می تواند برای خصومت، دو یا چند وکیل بگیرد.

اگر موکل، به وکلایش اعلام نکرده باشد که وکالت شما، وکالت به صورت انفرادی (وکالت به صورت استقلال) است؛ و همچنین از کلامش (از قرائن و اوضاع و احوال)، وکالت به صورت استقلال و انفراد برداشت نشود؛ می گوییم: اصل بر این است که وکالت وکلا، به صورت اجتماع است؛ و وکلا باید با مشورت یکدیگر اقدام کنند و یکدیگر را در طرح دعوی و اثبات آن، یاری نمایند.

## طُرُق اقامهٔ دعوا توسط وکیل

**➢ لو وکل رجل وکیلا بحضور الحاکم فی خصوماته و استیفاء حقوقه مطلقا أو فی خصومة شخصیة ثم قدم الوکیل خصما لموکله و أقام الدعوی علیه یسمع الحاکم دعواه علیه ، و کذا إذا ادعی عند الحاکم وکالته فی الدعوی و أقام البینة عنده علیها ، و أما إذا ادعاها من دون بینة فإن لم یحضر خصما عنده أو أحضر و لم یصدقه فی وکالته لم یسمع دعواه ، و لو صدقه فیها فالظاهر إنه یسمع دعواه لکن لم تثبت بذلک وکالته عن موکله بحیث تکون حجة علیه ، فإذا انقضت موازین القضاء بحقیة المدعی یلزم المدعی علیه بالحق ، و لو قضت بحقیة المدعی علیه فالمدعی علی حجته فإذا أنکر الوکالة تبقی دعواه علی حالها ، و للمدعی علیه أو وکیل المدعی إقامة البینة علی ثبوت الوکالة ، و مع ثبوتها بها تثبت المدعی علیه فی مهیة الدعوی .**

۱ـ اگر شخصی در حضور قاضی، فردی را وکیل خود کند تا در هر خصومتی که برایش پیش می‌آید، و یا فقط در یک خصومت معیّن، از او دفاع کند؛ در این صورت اگر آن وکیل، دعوایی را از طرف موکل خود در دادگاه مطرح کند، قاضی باید دعوی او را **بشنود** (قاضی باید به دعوای او رسیدگی کند).

۲ـ اگر وکیلی، علیه فردی اقامهٔ دعوا کند و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد، و برای اثبات سخن خود شاهد بیاورد؛ و شهود شهادت دهند که این وکیل، وکیلِ فلان فرد است، در این حالت هم، قاضی باید دعوای این وکیل را **بشنود** (قاضی باید به دعوای او رسیدگی کند).

۳ـ اگر وکیلی، علیه فردی اقامهٔ دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خودِ موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیهش اقامهٔ دعوا کرده را نزد قاضی حاضر نکرده باشد؛ قاضی دعوی او را **نمی‌شنود** (قاضی به دعوای او رسیدگی نمی کند).

۴ـ اگر وکیلی، علیه فردی اقامهٔ دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خودِ موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیهش اقامهٔ دعوا کرده را نزد قاضی حاضر کرده باشد، ولی آن فرد، وکالت او را تأیید و تصدیق نکند؛ قاضی دعوی او را **نمی‌شنود** (قاضی به دعوای او رسیدگی نمی کند).

۵ـ اگر وکیلی، علیه فردی اقامهٔ دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خودِ موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیهش اقامهٔ دعوا کرده را نزد قاضی حاضر کرده باشد، ولی آن فرد، وکالت او را تأیید و تصدیق کند؛ حاکم دعوی او را **می‌شنود** (قاضی به دعوای او رسیدگی می کند). البته در این حالت، به صرف تأیید و تصدیق وکیل توسط مدعی‌علیه، وکالت وکیل ثابت نمی‌شود (ولی قاضی به دعوای بین وکیل و مدعی‌علیه رسیدگی می کند).

**در این پنج حالت:**

- در حالات اول و دوم؛ هر حکمی که از طرف قاضی صادر شود، قطعی و لازم‌الاجرا است.
- در حالات سوم و چهارم؛ قاضی به موضوع رسیدگی نمی‌کند (اصلاً حکمی صادر نمی‌شود).
- در حالت پنجم که مدعی‌علیه، وکالت وکیل را تأیید و تصدیق کرده؛ اگر قاضی حکم به حقانیت مدعی دهد، مدعی‌علیه ملزم به انجام دستور قاضی است؛ اما اگر قاضی حکم به حقانیت مدعی‌علیه بدهد، مدعی محکوم نمی‌شود، **زیرا او می‌تواند منکر وکالتِ وکیلش شود،** و در نتیجه می‌تواند دعوایش را به‌وسیلهٔ وکیلی دیگر، علیه مدعی‌علیه مطرح کند.

در این حالت (در حالتی که قاضی حکم به حقانیت مدعی‌علیه بدهد، و مدعی، وکالت وکیل را انکار کند)؛ مدعی علیه یا وکیل مدعی می‌توانند برای اثبات وکالت شاهد بیاورند، و اگر وکالت با شاهد ثابت شود، حقانیت مدعی‌علیه در ماهیت دعوی اثبات می‌شود.

## وکیل در محاکمه، وکیل در قبض نیست

**➢ لو وکله فی الدعوی و تثبیت حقه علی خصمه لم یکن له بعد الاثبات قبض الحق ، فللمحکوم علیه أن یمتنع عن تسلیم ما ثبت علیه إلی الوکیل**

اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، اگر وکالت وکیل، فقط وکالت در محاکمه باشد و وکالت در اخذ حق نباشد، محکوم‌علیه می‌تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع بورزد.[1]

## وکیل در قبض، وکیل در محاکمه نیست

**➢ لو وکله فی استیفاء حق له علی غیره فجحده من علیه الحق لم یکن للوکیل مخاصمته و مرافعته و تثبیت الحق علیه ما لم یکن وکیلا فی الخصومة**

اگر موکل به وکیل، فقط وکالت در استیفای حق بدهد (فقط وکالت در قبض بدهد) و وکالت در طرح دعوا (وکالت در مرافعه) به وکیل نداده باشد؛ در صورتی که مدعی‌علیه منکر آن حق شود (مدعی‌علیه به وکیل بگوید که موکلت، طلبی از من ندارد)؛ وکیل حق ندارد با او مخاصمه نموده در دادگاه علیه او طرح دعوی کند (زیرا این وکیل، فقط وکیل در اخذ حق است و وکیل در محاکمه و طرح دعوا نیست)؛ مگر اینکه موکل، به وکیل، وکالت در مرافعه و طرح دعوا هم بدهد.

**نکته:** حالات وکیل:

- یا فقط، وکیل در طرح دعوا و خصومت است (وکیل در محاکمه و مرافعه).
- یا فقط، وکیل در استیفای حق است (وکیل در قبض).
- یا هم وکیل در طرح دعواست و هم اخذ حق.

## وکیل پس از اتمام کارش، مستحق حق‌الوکاله است

**➢ یجوز التوکیل بجعل و بغیره ، و إنما یستحق الجعل فی الاول بتسلیم العمل الموکل فیه ، فلو وکله فی البیع أو الشراء و جعل له جعلا فله المطالبة به بمجرد إتمام المعاملة و إن لم یتسلم الموکل الثمن أو المثمن و کذا لو وکله فی المرافعة و تثبیت الحق استحقه بمجرد إثباته و إن لم یتسلمه الموکل.**

---

۱ـ ماده ۶۶۴ قانون مدنی: وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست، مگر اینکه قراین دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود.

وکیل گرفتن هم با حق‌الوکاله جایز است و هم بدون حق‌الوکاله (وکالت هم می‌تواند رایگان و تبرعی باشد، و هم با حق‌الوکاله).
اگر وکالت، رایگان نباشد، **به محض اینکه وکیل عمل مورد قرارداد را انجام داد،** موکل باید به وکیل، حق‌الوکاله‌اش را بدهد.
پس، اگر موکل به وکیل گفته باشد «فلان مبلغ را به تو می‌دهم در مقابل اینکه فلان کالا را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»، همین که وکیل آن معامله را انجام داد، مستحق حق‌الوکاله می‌شود، **هرچند که موکل در صورت خرید، کالا را؛ و در صورت فروش، بها و ثمن را تحویل نگرفته باشد.**
همچنین اگر موکل، او را برای محاکمه و مرافعه‌ای وکیل کرده باشد، همین که وکیل حق بودن موکل را در دادگاه ثابت کند، موکل باید به او، حق‌الوکاله‌اش را بدهد، **هرچند که موکل هنوز حقش را از طرف مقابلش نگرفته باشد.**
ـ به طور کلی، پس از اتمام کار وکیل، موکل باید حق‌الوکالهٔ وکیل را به او بدهد.

## وکالت در مرافعه، قائم به مدعی‌علیه است و به ورثهٔ او تسری پیدا نمی‌کند

**➢ لو وکله فی قبض دینه من شخص فمات قبل الاداء لم یکن له مطالبة وارثه إلا أن تشملها الوکالة.**
اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ درصورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثهٔ او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثهٔ میّت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).
ـ پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی‌علیه است و به ورثهٔ او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

## ممکن است وکیل، وکیلِ دو طرف شود

**➢ لو وکله فی استیفاء دینه من زید فجاء إلیه للمطالبة فقال زید: خذ هذه الدراهم و اقض بها دین فلان أی موکله فأخذها صار وکیل زید فی قضاء دینه، و کانت الدراهم باقیة علی ملک زید ما لم یقبضها صاحب الدین، و للوکیل أن یقبض نفسه بعد أخذه من المدیون بعنوان الوکالة عن الدائن فی الاستیفاء إلا أن یکون توکیل المدیون بنحو لا یشمل قبض التوکیل، فلزید استردادها ما دامت فی ید الوکیل و لم یتحقق القبض من الدائن بنحو مما ذکر، و لو تفلت عنده بقی الدین بحاله، و لو قال خذها عن الدین الذی تطالبنی به لفلان فأخذها کان قابضا للموکل، و برأت ذمة زید، و لیس له الاسترداد.**
اگر موکل (حمید) به وکیل بگوید که: «به تو وکالت می‌دهم که طلب من را از سعید بگیری»:
**صورت اول:** اگر وکیل نزد سعید برود و سعید به او بگوید که (این پول، طلب موکل تو است و من تو را وکیل می‌کنم که این پول را به او بدهی)، در این حالت؛ وکیل، هم وکیلِ سعید است، و هم وکیل حمید است.
**صورت دوم:** اگر وکیل نزد سعید برود و سعید به او بگوید که (این پول، طلب موکل تو است)، در این حالت؛ وکیل، فقط وکیلِ حمید است (زیرا سعید در این حالت، به او وکالتی نداده است).
**در صورت اول:** سعید که پولی را به وکیل داده؛ چون خودِ سعید هم، موکلِ وکیل محسوب می‌شود، می‌تواند آن پول را از وکیل، تا وقتی که آن پول را به حمید نداده، پس بگیرد. همچنین اگر آن پول، تا زمانی که در ید وکیل است و هنوز به دست حمید نرسیده، بدون افراط و تفریط وکیل تلف شود، مسئولیتش با سعید است (زیرا وکیل، در دادن آن پول به حمید، وکیل سعید بوده است؛ و وکیل، یدش، ید امانی است و نه ید ضمانی).
**در صورت دوم:** سعید که پولی را به وکیل داده؛ چون خودِ سعید، موکلِ وکیل محسوب نمی‌شود، نمی‌تواند آن پول را از وکیل، تا وقتی که وکیل آن پول را به حمید نداده، پس بگیرد. همچنین اگر آن پول، بدون افراط و تفریط وکیل تلف شود، مسئولیتش با سعید نیست (بلکه مسئولیتش با حمید است؛ زیرا وقتی سعید به وکیل وکالت نمی‌دهد، و پولِ حمید را به او می‌دهد، سعید دیگر هیچ کاره است؛ و وقتی وکیل پول را گرفت، چون فقط وکیلِ حمید است، انگار خودِ حمید آن پول را گرفته است).

## ید وکیل، ید امانی است مگر در صورت افراط یا تفریط

**➢ الوکیل أمین بالنسبة إلی ما فی یده لا یضمنه إلا مع التفریط أو التعدی ، کما إذا لبس ثوبا أو حمل علی دابة کان وکیلا فی بیعهما لکن لا تبطل بذلک وکالته ، فلو باع الثوب بعد لبسه صح بیعه ، و إن کان ضامنا له لو تلف قبل أن یبیعه ، و بتسلیمه إلی المشتری یبرأ عن ضمانه بل لا یبعد ارتفاع ضمانه بنفس البیع .**

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، **امین** است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل **ضامن نیست؛** مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن لباس را برایم بفروش؛ و در این حال، وکیل آن لباس را بپوشد، و یا مثلاً موکل حیوانی را به وکیل بدهد و به او بگوید که آن را برایم بفروش، و در این حال، وکیل سوار آن حیوان می‌شود (این دو کارِ وکیل، افراط و تفریط محسوب می‌شود)؛ در اینجا، به خاطر این افراط و تفریط، وکالت وکیل باطل نمی‌شود؛ و اگر وکیل همان لباس را که پوشیده بود، بفروشد، بیعش صحیح است، و دیگر در مقابل موکلش، مسئولیتی ندارد.

اما اگر وکیل، آن لباس را بپوشد و یا آن حیوان را سوار شود، و آن لباس یا حیوان تلف شود، وکیل ضامن است؛ زیرا کار او افراط و تفریط محسوب می‌شود.[1]

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن را برایم بفروش، و وکیل آن را بپوشد و آن لباس معیوب شود، به خاطر افراط و تفریط ضامن است؛ اما نکته این است که: هرگاه وکیل آن لباس را به تحویل مشتری بدهد، و کاری که موکل به او دستور داده را انجام دهد (فروش لباس)؛ دیگر در مقابل موکلش، ضامن نیست (ضامن بودنش از بین می‌رود).

## حالتی که موکل به وکیل، دستور به گرفتن شاهد داده باشد

**➢ لو وکله فی إیداع مال فأودعه بلا إشهاد فجحد الودعی لم یضمنه الوکیل إلا إذا وکله فی أن یودعه مع الاشهاد فخالف ، و کذا الحال لو وکله فی قضاء دینه فأداه بلا إشهاد و أنکر الدائن.**

۱ـ اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را **بدون گرفتن شاهد** به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل **ضامن نیست**.

۲ـ اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را **با گرفتن شاهد** به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل **ضامن است**.

ـ همچنین اگر موکل، او را وکیل در ادای دین کرده باشد و به او گفته باشد که هنگام ادای دین، شاهد هم بگیرد، در صورتی که وکیل آن دین را ادا کند ولی شاهد نگرفته باشد؛ اگر آن طلبکار منکر ادای دین شود، در این صورت، وکیل ضامن است.

## آیا وکیل می‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد

**➢ لو وکله فی بیع سلعة أو شراء متاع فإن صرح بکون البیع أو الشراء من غیره أو بما یعم نفسه فلا إشکال ، و إن أطلق و قال : أنت وکیلی فی أن تبیع هذه السلعة أو تشتری المتاع الفلانی فهل یعم نفس الوکیل فیجوز أن یبیع السلعة من نفسه أو یشتری له المتاع من نفسه أم لا ؟ وجهان بل قولان ، أقواهما الاول و أحوطهما الثانی .**

---

۱ـ اگر همین وکیل، آن لباس را نپوشد و آن حیوان را سوار نشود؛ چون افراط و تفریطی نکرده، در صورتی که آن لباس و حیوان تلف شوند، وکیل ضامن نیست.

اگر موکل، فردی را وکیل کند برای اینکه کالایی را برایش بفروشد و یا کالایی را برایش بخرد:

۱ـ اگر موکل تصریح کرده باشد به اینکه وکیل مالش را به غیر (به فردی غیر از خودِ وکیل) بفروشد؛ و یا آن مال را از غیر (از فردی به‌جز خودِ وکیل) بخرد؛ وکیل نمی‌تواند آن کالای فروشی را برای خودش بخرد؛ و یا کالای خود را برای او (برای موکل) بخرد.

۲ـ اگر موکِل، وکالت را با عباراتی آورده باشد که هم شامل غیر می‌شود و هم شامل خود وکیل (یعنی بگوید که مال من را به خودت یا به هر کسی که می‌خواهی بفروش؛ و یا فلان مال را برای من از خودت یا از دیگری بخر)، در اینجا وکیل می‌تواند هر طور بخواهد عمل کند.

۳ـ اگر موکل **به صورت مطلق** وکالت داده باشد؛ مثلاً گفته باشد «تو وکیل منی در اینکه این جنس را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»؛ در اینجا دو نظر وجود دارد:

الف) نظر قوی‌تر این است که: وکیل می‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد؛ و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد.

ب) بنا بر احتیاط: وکیل نمی‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد؛ و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد.

## حالات اختلاف وکیل و موکل

**➢ لو اختلفا فی التوکیل فالقول قول منکره ، و لو اختلفا فی التلف أو فی تفریط الوکیل فالقول قول الوکیل ، و لو اختلفا فی دفع المال إلی الموکل فالظاهر أن القول قول الموکل خصوصا إذا کانت الوکالة بجعل ، و کذا الحال فیما إذا اختلف الوصی و الموصی له فی دفع المال الموصی به إلیه ، و الاولیاء حتی الاب و الجد إذا اختلفوا مع المولی علیه بعد زوال الولایة علیه فی دفع ماله إلیه ، فإن القول قول المنکر فی جمیع ذلک ، نعم لو اختلف الاولیاء مع المولی علیهم فی الانفاق علیهم أو علی ما یتعلق بهم فی زمان ولایتهم فالظاهر أن القول قول الاولیاء بیمینهم.**

حالات اختلاف وکیل و موکل:

۱ـ اگر موکل و وکیل «**در اصل وکالت/در توکیل**» با هم اختلاف پیدا کنند؛ سخن منکر (چه وکیل، منکر باشد و چه موکل) با سوگند مقدم است.

۲ـ اگر موکل و وکیل «**در تلف مال موضوع وکالت؛ و یا افراط و تفریط وکیل در حفظ مال موضوع وکالت**» اختلاف پیدا کنند، سخن وکیل مقدم است.

۳ـ اگر موکل و وکیل «در پرداخت مال به موکل/ در تحویل مال به موکل» اختلاف پیدا کنند؛ ظاهراً سخن موکل پذیرفته می‌شود؛ مخصوصاً در صورتی که وکالت با حق‌الوکالة و قرارداد صورت گرفته باشد.

۴ـ اگر وصی و موصی‌له با هم اختلاف پیدا کنند، به این شکل که «موصی‌له به وصی بگوید که مال فلان میت را که وصیت کرده بود به من تحویل بدهی، به من تحویل نداده‌ای؛ و وصی به او بگوید که به تو تحویل داده‌ام»؛ در اینجا، سخن موصی‌له مقدم است.

۵ـ اگر به دلیلی ولایت ولی طفل (مانند پدر و جد پدری او) زایل شود؛[1] در صورتی که ولی و کودک با هم در مورد «**پس دادن مالی**» به اختلاف بر بخورند؛ به این صورت که کودک بگوید «فلان مال مرا به من نداده‌ای» و ولیّ او بگوید «آن مال را به تو داده‌ام»، در اینجا سخن منکر (که همان ولی کودک است)[2] مقدم است.

---

۱ـ موارد سقوط حق ولایت:

در صورتی که طفل، پدر و جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف شود؛ حق ولایت او ساقط شده و پس از رفع حجر یا رفع اشکال و مانع، به طور مجدد حق ولایت اعاده می‌شود. در صورتی که ولی‌قهری به علت خیانت یا نداشتن لیاقت لازم در ادارهٔ اموال یا در اثر بیماری، ضعف دماغی یا لاابالی گری نتواند دارایی مولی‌علیه را اداره کند، حق ولایت او ساقط می‌شود.

رسیدگی به سقوط ولایت قهری ولی، باید به وسیلهٔ دادگاه ثابت شود و رسیدگی در صلاحیت دادگاهی است که محجور در آنجا اقامت دارد.

رفع موجبات سقوط ولایت نیز با دادگاه است.

هرگاه ولی منحصر، به جهتی از جهات قادر به ادارهٔ اموال مولی‌علیه نباشد یا برخلاف وظایف خود عمل کند، به وسیلهٔ دادگاه ضم امین می‌شود (ضمیمه کردن امین)؛ که مشترکاً با ولی‌قهری و با موافقت یکدیگر اموال او را اداره کنند.

۲ـ المدعی هو الذی یترک لو ترک الخصومه؛ مدعی کسی است که اگر دعوی را ترک نماید کسی متعرض او نمی گردد (و دعوا، پایان می‌یابد).

۶ـ اگر به دلیلی ولایت ولی طفل (مانند پدر و جد پدری او) زایل شود؛ در صورتی که ولی و کودک با هم در مورد **«دادن نفقه و خرجی به طفل»** به اختلاف بر بخورند؛ به این صورت که ولی بگوید «من در زمانی که بر تو ولایت داشتم، نفقه‌ات را داده‌ام»؛ و کودک بگوید که «در آن زمان، نفقهٔ من را نداده‌ای»، ظاهراً سخن ولی، به شرطی که قسم بخورد مقدم است.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِین

# بخش دوم

## سؤالات چهار گزینه‌ای فقه الوکالة

**۱ـ المفلس من حجر علیه عن ..... لقصوره عن .....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۱»**

الف) دیونه ـ ماله
ب) صغره ـ ماله
ج) ماله ـ دیونه
د) ماله ـ صغره

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

«مُفلَّس» کسی است که به جهت آنکه دارایی و اموالش برای ادای دیونش کافی نیست، از تصرف در مالش محجور شده است.

**۲ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۶»**

الف) الوکالة و هي توکیل امر الي الغیر لیعمل له حال حیاته
ب) الوکالة و هي تفویض امر الي الغیر لیعمل له حال موته
ج) الوکالة و هي الرضا بتصرف الغیر في امواله حال حیاته
د) الوکالة و هي تفویض امر الي الغیر لیعمل له حال حیاته

*** گزینهٔ د صحیح است.**

تعریف عقد وکالت عبارت است از: الوکالة و هی تفویض أمر إلی الغیر لیعمل له حال حیاته أو إرجاع تمشیة أمر من الامور إلیه له حالها؛ وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیأندازد (مثلاً تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند).

وکالت به طور کلی، بر دو نوع است:

۱ـ تفویض: یعنی موکل «**کار معینی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

۲ـ تمشیه: یعنی موکل «**کار کلی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

در گزینه د، به «وکالت به صورت تفویض»، اشاره کرده است.

**۳ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۸»**

الف) لایشترط في الوکیل العقل
ب) لایشترط في الوکیل الاسلام
ج) لایشترط في الوکیل البلوغ
د) هیچ کدام

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

شرایط صحت عقد وکالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشند؛ و موارد مانند اسلام و عدالت و مرتد نبودن، از شرایط وکیل نیست.

**۴ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۶ و ۱۳۹۰»**

الف) یجوز التوکیل في الطلاق غائبا کان الزوج أم حاضراً

ب) لایجوز التوکیل في الطلاق مطلقا

ج) یجوز التوکیل في الطلاق اذا کان الزوج غائبا

د) یجوز التوکیل في الطلاق اذا کان الزوج حاضرا

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

گرفتن وکیل برای طلاق جائز است؛ **چه شوهر حاضر باشد چه غایب**.

**۵ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶»**

الف) الوکالة عقد لازم من الطرفین

ب) الوکالة عقد لازم من طرف الموکل و جائز من طرف الوکیل

ج) الوکالة عقد جائز من طرف الموکل و لازم من طرف الوکیل

د) الوکالة عقد جائز من الطرفین

*** گزینهٔ د صحیح است.**

عقد وکالت هم برای وکیل و هم برای موکل، عقدی جایزاست.

**۶ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»**

الف) تبطل الوکالة بموت الموکل دون الوکیل

ب) تبطل الوکالة بموت الوکیل دون الموکل

ج) لاتبطل الوکالة بموت الموکل و الوکیل

د) تبطل الوکالة بموت الوکیل و کذا بموت الموکل

*** گزینهٔ د صحیح است.**

عقد وکالت با فوت وکیل و یا فوت موکل، باطل می‌شود.

**۷ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲»**

الف) یجوز التوکیل في الخصومه و المرافعه لکل من المدعي و المدعي علیه

ب) لایجوز التوکیل في الخصومه و المرافعه

ج) یجوز التوکیل في الخصومه للمدعي دون المدعي علیه

د) یجوز التوکیل في الخصومه للمدعي علیه دون المدعي

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

هر یک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند در مرافعه و خصومت، وکیل بگیرند.

**۸ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸»**

الف) لایجوز اقرار الوکیل في الخصومه علي موکله

ب) لا یقبل اقرار الوکیل في الخصومه علي موکله

ج) یقبل اقرار الوکیل في الخصومه علي موکله
د) یجوز اقرار الوکیل في الخصومه علي موکله
*** گزینهٔ ب صحیح است.**
اگر وکیل در دادگاه علیه موکل خود به چیزی اقرار کند، آن اقرار مورد قبول واقع نمی‌شود، و وکالت وکیل باطل می‌شود.

**۹ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»**
الف) الوکیل امین بالنسبه الي ما في یده لا یضمنه
ب) الوکیل امین بالنسبه الي ما في یده و یضمنه
ج) الوکیل لیس امینا بالنسبه الي ما في یده و یضمنه
د) الوکیل لیس امینا بالنسبه الي ما في یده و لا یضمنه
*** گزینهٔ الف صحیح است.**
وکیل نسبت به چیزی که موکل به وی سپرده، امین است (ید وکیل، ید امانی است)، و نسبت به آن ضامن نیست مگر در صورت افراط یا تفریط.

**۱۰ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲»**
الف) لو اختلفا في التوکیل فالقول قول مدعیه
ب) لواختلفا في التوکیل فالقول قول منکره
ج) لواختلفا في التوکیل فالقول قول الوکیل
د) لواختلفا في التوکیل فالقول قول الموکل
*** گزینهٔ ب صحیح است.**
اگر بین وکیل و موکل در ارتباط با توکیل (اصل وکالت) اختلاف شود، قول منکر (کسی که وکالت را انکار می کند) با قسم خوردن او پذیرفته می‌شود.

**۱۱ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»**
الف) لواختلفا في التلف فالقول قول منکره
ب) لواختلفا في التلف فالقول قول مدعیه
ج) لواختلفا في التلف فالقول قول الوکیل
د) لواختلفا في التلف فالقول قول الموکل
*** گزینهٔ ج صحیح است.**
اگر موکل و وکیل «**در تلف مال موضوع وکالت؛ و یا افراط و تفریط وکیل در حفظ مال موضوع وکالت**» اختلاف پیدا کنند، سخن وکیل مقدم است.

**۱۲ـ کدام گزینه صحیح است؟**
**«لو وکله في الدعوي و تثبیت حقه علي خصمه .....»** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**
الف) یجوز له بعد الاثبات قبض الحق
ب) یجب له بعد الاثبات قبض الحق
ج) یستجب له بعد الاثبات قبض الحق
د) لم یکن له بعد الاثبات قبض الحق

*** گزینهٔ د صحیح است.**

اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، وکیل در محاکمه وکیل در قبض نیست.

**۱۳ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) یجوز أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه

ب) یستحب أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه

ج) لا یجوز أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه

د) لایصح أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

موکل می‌تواند برای انجام کاری، دو یا چند وکیل بگیرد.

**۱۴ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) وکیل المدعی‌علیه وظیفته السکوت

ب) وکیل المدعی‌علیه وظیفته الاقرار

ج) وکیل المدعی‌علیه وظیفته الدفاع

د) وکیل المدعی‌علیه وظیفته الانکار

*** گزینهٔ د صحیح است.**

**وظایف وکیل مدعی‌علیه:**

الف) وکیلِ مدعی‌علیه باید دعوای مدعی را انکار کند.

ب) وکیلِ مدعی‌علیه باید شاهدهای مدعی را جَرح کند (یعنی باید عادل نبودن آنان را اثبات کند)؛ که برای این کار، باید شاهد بیاورد.

ج) وکیلِ مدعی‌علیه باید از حاکم بخواهد که شهادت شاهدانش را بشنود و طبق آن حکم کند.

* به طور کلی، وکیلِ مدعی‌علیه باید، هر کاری که برای دفع ادعای مدعی لازم است، انجام دهد.

**۱۵ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) لا یجوز التوکیل في الخصومه و المرافعه

ب) لا یقبل التوکیل في الخصومه و المرافعه

ج) یجوز التوکیل في الخصومه و المرافعه

د) یکره التوکیل في الخصومه و المرافعه

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

هر یک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند در مرافعه و خصومت، وکیل بگیرند.

**۱۶ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) لا یجوز للوکیل ان یوکل غیره

ب) یجوز للوکیل ان یوکل غیره

ج) یصح للوکیل ان یوکل غیره

د) یکره للوکیل ان یوکل غیره

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

بر وکیل جائز نیست که فردی دیگر را برای انجام کاری که خودش وکیلِ انجام دادنش شده، وکیل کند؛ **نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش**؛ مگر به اذن موکل، که به إذن او، هر دو قسمِ توکیل، برای او جائز است.

**۱۷ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) لا يصح التوكيل في الطلاق
ب) لا يجوز التوكيل في الطلاق
ج) يستحب التوكيل في الطلاق
د) يجوز التوكيل في الطلاق

*** گزینهٔ د صحیح است.**

وکیل گرفتن برای طلاق، جایز است.

**۱۸ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»**

الف) لا تصح الوكالة في حيازة المباح
ب) تجوز الوكالة في حيازة المباح
ج) لا تجوز الوكالة في حيازة المباح
د) لا تنعقد الوكالة في حيازة المباح

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.

**۱۹ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶»**

الف) تصح وكالة الكافر عن المسلم والكافر
ب) تصح وكالة الكافر عن المسلم
ج) تصح وكالة الكافرعن الكافر
د) لا تصح وكالة الكافر

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر درکارهائی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

**۲۰ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶»**

الف) تصح الوكالة في العبادات
**ب) لا** تصح الوكالة في العبادات
**ج)** تصح الوكالة في العبادات البدنيه دون الماليه
**د)** تصح الوكالة في العبادات الماليه دون البدنيه

*** گزینهٔ د صحیح است.**

**وکالت در عبادات بر دو نوع است:** ۱ـ وکالت در عبادات بدنی ۲ـ وکالت در عبادات مالی

۱ـ وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲ـ وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

**۲۱ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»**

الف) لا یصح التوکیل في جمیع العقود ایجاباً و قبولاً

ب) یصح التوکیل في جمیع العقود ایجاباً و قبولاً

ج) یصح التوکیل في جمیع العقود ایجاباً

د) یصح التوکیل في جمیع العقود قبولاً

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

**نکته**: وکالت دادن در **همه عقود**، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

**۲۲ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶»**

**الف)** الوکالة اما خاصه و اما عامه

**ب)** الوکالة اما خاصه و اما مطلقه

ج) الوکالة اما خاصه و اما عامه و اما مطلقه

**د)** الوکالة اما عامه و اما مطلقه

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

وکالت به سه نوع «وکالت خاص» و «وکالت عام» و «وکالت مطلق» تقسیم می‌شود.

**۲۳ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»**

**الف)** یصح التوکیل في الیمین و اللعان و الایلاء و الشهاده

**ب)** یصح التوکیل في الیمین و اللعان و لا یصح الایلاء و الشهاده

**ج)** لا یصح التوکیل في الیمین و اللعان و یصح في الایلاء و الشهاده

**د)** لا یصح التوکیل في الیمین و اللعان و الایلاء و الشهاده

*** گزینهٔ د صحیح است.**

۱ـ وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲ـ وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

**نکته**: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

**۲۴ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۷ و ۱۳۹۲»**

الف) الوکالة عقد یحتاج الي ایجاب و قبول

ب) الوکالة عقد لایحتاج الي القبول

۳ـ الاقوي وقوعها بالمعاطاه

د) گزینه ۱ و ۳

*** گزینهٔ د صحیح است.**

وکالت عقد است، لذا به ایجاب و قبول نیاز دارد؛ همچنین، وکالت به صورت معاطاتی هم صحیح است.

**۲۵ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) یصح التوکیل و التوکل من الصبي

ب) لایصح التوکیل و لا التوکل من الصبي

ج) یصح التوکیل من الصبي و لا یصح التوکل منه

د) یصح التوکل من الصبي و لا یصح التوکیل منه

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

وکیل گرفتن و وکیل شدن کودک (نابالغ) صحیح نیست.

**نکته اول:** «توکیل» یعنی وکالت دادن (وقتی موکل به وکیل وکالت می‌دهد، به این حالت، توکیل می گوییم).

**نکته دوم:** «توکّل» یعنی قبول وکالت (وقتی وکیل، وکالت را قبول می کند، به این حالت، توکّل می گوییم).

**۲۶ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) یصح التوکیل في جمیع العقود

ب) یصح التوکیل في القبض و الاقباض

ج) یصح التوکیل في فسخ العقد

د) هر سه مورد

*** گزینهٔ د صحیح است.**

وکالت دادن در تمام عقود صحیح است.

وکالت دادن برای قبض و اقباض صحیح است.

وکالت دادن برای فسخ عقد صحیح است.

**۲۷ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸»**

الف) یشترط في الوکیل الاسلام

ب) یشترط في الوکیل العقل

ج) یشترط في الوکیل الاختیار

د) یشترط في الوکیل البلوغ

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

اسلام، عدالت، ایمان، بینایی (کور نبودن)، قدرت تکلم داشتن، داشتن قدرت نوشتن، از شرایط وکیل نیست (و لازم نیست که وکیل، این شرایط را داشته باشد).

وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند.

**۲۸ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»**

الف) لاتبطل الوکالة بموت الموکل

ب) تبطل الوکالة بموت الوکیل

ج) لاتبطل الوکالة بعروض الجنون

د) تبطل الوکالة بمرض الوکیل

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

مواردی که موجب بطلان وکالت می‌شوند:

۱ـ وکالت هم با مرگ وکیل باطل می‌شود و هم با مرگ موکل؛ هرچند که وکیل از مردن موکل خبردار نشده باشد.

۲ـ وکالت با جنون استمراری (جنون دائمی) بنابر اقوی، باطل می‌شود.

۳ـ وکالت با جنون ادواری بنابر احتیاط باطل می‌شود.

۴ـ وکالت با بیهوشی هریک از وکیل و موکل، بنابر احتیاط باطل می‌شود.

۵ـ وکالت با تلف شدن موضوع وکالت، باطل می‌شود.
۶ـ وکالت با انجام موضوع وکالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.
۷ـ اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، وکالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می کند).

**۲۹ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»**

الف) يصح التوكيل في الوصيه
ب) يصح التوكيل في الوقف
ج) يصح التوكيل في الشهاده
د) هیچکدام

*** گزینۀ ج صحیح است.**
۱ـ وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.
۲ـ وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.
وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

**۳۰ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۰»**

الف) يجوز التوكيل في الطلاق غائبا كان الزوج ام حاضرا
ب) لايجوز التوكيل في الطلاق غائبا كان الزوج او حاضرا
ج) يجوز التوكيل في الطلاق اذا كان الزوج حاضرا
د) يجوز التوكيل في الطلاق اذا كان الزوج غائبا

*** گزینۀ الف صحیح است.**
گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ **چه شوهر حاضر باشد چه غایب**
بلکه این موارد نیز جائز هستند:
۱ـ شوهر می تواند به زن وکالت بدهد که زن، هر وقت بخواهد، خودش را طلاق دهد (در اصطلاح عامیانه، مرد می تواند حق طلاق را به زن بدهد).
۲ـ شوهر می تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، **از طرف زن**، طلاق را جاری کند.
۳ـ شوهر می تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، **از طرف شوهر**، طلاق را جاری کند.

**۳۱ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) الوكالة تفويض امر الي الغير
ب) الوكالة ارجاع تميشه امر الي الغير
ج) الوكالة عقد يحتاج الي ايجاب و قبول
د) الوكالة ايقاع لايحتاج الي القبول

*** گزینۀ د صحیح است.**
تعریف عقد وکالت عبارت است از: الوكالة و هی تفويض أمر إلى الغير ليعمل له حال حياته أو إرجاع تمشية أمر من الامور إليه له حالها؛ وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیأندازد (مثلاً تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند).

وکالت به طور کلی، بر دو نوع است:

۱ـ تفویض: یعنی موکل «**کار معینی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

۲ـ تمشیه: یعنی موکل «**کار کلی**» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

ـ وکالت از آنجا که عقد است، احتیاج به ایجاب و قبول دارد، و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: «من تو را وکیل کردم» و یا «تو در انجام فلان کار وکیل منی» و یا «انجام فلان کار را به تو واگذار کردم» و امثال اینها.

**۳۲ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) الاقوي عدم وقوع الوکالة بالمعاطاه

ب) لایعتبر في الوکالة الموالات بین الایجاب و القبول

ج) لاتتحقق الوکالة بالکتابه

د) هر سه مورد

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

لازم نیست که ایجاب و قبول در عقد وکالت، فوراً و بدون فاصله از هم، انجام شوند (و در اصطلاح می‌گوییم: بین ایجاب و قبول، موالات الزامی نیست).

**۳۳ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»**

الف) الوکیل امین

ب) لاتوکیل في المعاصي

ج) الوکیل ضامن

د) یجوز التوکیل في الخصومه و المرافعه

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

ید وکیل، ید امانی است مگر در صورت افراط یا تفریط؛ پس اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، امین است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل ضامن نیست؛ مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

وکالت دادن برای کارهای گناه و معصیت، صحیح نیست و به این نکته در گزینهٔ ب اشاره شده است.

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت/مورد وکالت) دو شرط دارد:

**شرط اول**: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

**شرط دوم**: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

**۳۴ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»**

الف) یصح التوکیل في العبادات المالیه

ب) یصح التوکیل في العبادات البدنیه

ج) یصح التوکیل في المعاصي

د) هر سه مورد

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

وکالت در عبادات بر دو نوع است: ۱ـ وکالت در عبادات بدنی ۲ـ وکالت در عبادات مالی

۱ـ وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲ـ وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

گفتیم که «وکالت دادن در عبادات بدنی ـ مانند حج ـ صحیح نیست»؛ اکنون می گوییم: نیابت دادن در یک‌سری از عبادات بدنی که شرع آنها را نام برده، صحیح است؛ مانند نیابت دادن برای رفتن به حج، توسط فردی که زنده است ولی قادر به انجام آن نیست.

**۳۵ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸»**

الف) لایصح التوکیل في الیمین
ب) لایصح التوکیل في اللعان
ج) لایصح التوکیل في النکاح
د) لایصح التوکیل في الایلاء

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است

وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

**۳۶ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) لایصح التوکیل في الکفاله
ب) لایصح التوکیل في الحواله
ج) لایصح التوکیل في الضمان
د) هر سه مورد

*** گزینهٔ د صحیح است.**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

**۳۷ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۹۰»**

الف) تجوز الوکاله في حیازة المباح
ب) لایجوز التوکیل في الطلاق
ج) لایجوز التوکیل في الودیعه
د) هر سه مورد

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.

اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالک آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به وکالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

**۳۸ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»**

الف) یصح التوکیل في المضاربه
ب) یجوز التوکیل في الیمین
ج) یجوز التوکیل في المزارعه
د) یجوز التوکیل في المساقاه

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.
نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

**۳۹ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»**

الف) وکالت احتیاج به قبول دارد.
ب) وکالت احتیاج به قبول ندارد.
ج) وکالت عقدي احتیاج به قبول دارد.
د) وکالت معاطاتی احتیاج به قبول دارد.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

وکالت، در هر حال نیاز به ایجاب و قبول دارد.

**۴۰ـ وکالت کافر .....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»**

الف) از مسلمان صحیح است.
ب) از کافر صحیح است.
ج) از مسلمان و کافر صحیح است.
د) صحیح نیست.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر درکارهائی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

**۴۱ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»**

الف) توکیل در ایجاب نکاح صحیح است.
ب) توکیل در قبول نکاح صحیح نیست.
ج) توکیل در نکاح صحیح نیست.
د) توکیل در ایجاب و قبول نکاح صحیح است.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

توکیل در ایجاب و قبول نکاح صحیح است.

**۴۲ـ توکیل در حیازت مباحات .....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»**

الف) جایز است و ملك موکل مي‌شود.
ب) جایز است و ملك وکیل مي‌شود.
ج) جایز است و ملك هر دو مي‌شود.
د) باطل است.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.
اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالك آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به وکالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

**۴۳ـ وکیل در خصومت و مرافعه ..... «مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»**

الف) حق صلح و ابراء دارد. ب) حق صلح دارد.

ج) حق ابراء دارد. د) حق صلح و ابراء ندارد.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق صلح از حق موکلش صرف‌نظر کند و یا ذمهٔ مدعی‌علیهِ او را بری نماید، مگر اینکه موکلش، اجازهٔ این گونه کارها را هم به وی داده باشد.

**۴۴ـ در عبارت «لو وکله في قبض دينه من شخص فمات قبل الاداء لم يكن له مطالبه وارثه» منظور از موت، موت چه کسي است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۸۵»**

الف) وکیل ب) موکل ج) مدیون د) وارث موکل

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثهٔ او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثهٔ میّت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).

ـ پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی‌علیه است و به ورثهٔ او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

**۴۵ـ کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»**

الف) الأقوی وقوع الوکالة بالمعاطاه. ب) یعتبر فی الوکالة الموالاه بین إیجابها و قبولها.

ج) لایتحق الوکالة بالکتابه. د) لایشترط فی الوکالة التنجیز.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

گزینه الف صحیح است؛ زیرا وکالت به صورت معاطاتی هم صحیح است.

ایراد گزینهٔ ب این است که: لازم نیست بین ایجاب و قبول در وکالت، موالات باشد.

ایراد گزینهٔ ج این است که: وکالت با کتابت و نوشتن هم محقق می‌شود.

ایراد گزینهٔ د این است که: عقد وکالت باید به صورت منجّز منعقد شود وگرنه باطل است.

**۴۶ـ کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»**

الف) تصح الوکالة المحجور علیه عن غیرالمحجور علیه.

ب) تصح الوکالة المحجور علیه عن المحجور علیه.

ج) لاتصح الوکالة المحجور علیه عن المحجور علیه.

د) لاتصح الوکالة المحجور علیه مطلقا.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

**۴۷ـ کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»**

الف) یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس.

ب) یصح توکیل المحجور علیه لفلس دون سفه.
ج) لایصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما دون غیره.
د) لایصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس مطلقا.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجورعلیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

**۴۸ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»**

الف) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی.
ب) لایجوز التوکیل فی الخصومه مطلقا.
ج) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی علیه.
د) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی و المدعی علیه.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

هر یک از مدعی و مدعی‌علیه، حق دارند برای خصومت و مرافعه، وکیل بگیرند.

**۴۹ـ کدام گزینه صحیح است؟ وکیل المدعی وظیفته .....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»**

الف) یثبت الدعوی علی المدعی علیه
ب) إقامه البینه.
ج) الإنکار.
د) موارد ۱ و ۲ صحیح است.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

**وظایف وکیل مدعی:**

الف) وکیلِ مدعی باید دعوای مدعی را، علیه مدعی‌علیه نزد حاکم مطرح کند
ب) وکیلِ مدعی باید برای اثبات دعوایی که مطرح کرده، بینه و شاهد بیاورد.
ج) وکیلِ مدعی باید شاهدهایی را که آورده، تعدیل نماید (یعنی باید عادل بودن آنان را ثابت کند).
د) وکیلِ مدعی باید در مواردی که لازم است منکر را قسم دهد، او را قسم بدهد و از حاکم بخواهد که علیه او حکم کند.
* به طور کلی، وکیلِ مدعی باید، هر کاری که برای اثبات دعوای موکلش لازم است، انجام دهد.

**۵۰ـ وکالت محجور چه حکمی دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) وکالت محجور جایز است
ب) وکالت محجور جایز نیست
ج) وکالت محجور از محجور جایز است
د) وکالت محجور از غیرمحجور جایز است

*** گزینهٔ د صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

**۵۱ـ تصدی مخاصمه توسط شخصیت‌های مهم چه حکمی دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) اشکال دارد
ب) خلاف احتیاط است
ج) مکروه است
د) شایسته است

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

بر افراد صاحب مروت و آبرومند و دارندگان مناصب عالیه، مکروه است که برای دعوای مطرح شده در دادگاه، خودشان (شخصاً و مباشرتاً) به دادگاه مراجعه کنند و وکیل نگیرند؛ خصوصاً اگر طرف دعوی آنها، فردی بی‌ادب و بی‌شرم باشند.

**۵۲ـ توانایی بر انجام مورد وکالت در چه کسی شرط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) در موکل
ب) در وکیل
ج) در وکیل و موکل
د) شرط نیست

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

لازم نیست که خودِ موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازهٔ آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (**و در اصطلاح می‌گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است**).

ـ در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار از لحاظ شرعی انجامش صحیح نباشد، در صورتی که آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار از لحاظ عقلی صحیح نباشد، وکالت دادن آن کار به وکیل، باطل است.

**۵۳ـ عمل وکیل برخلاف مورد وکالت چه حکمی دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) در ایقاعات باطل و در عقود غیرنافذ است.
ب) در ایقاعات غیرنافذ و در عقود باطل است.
ج) باطل است مطلقاً
د) غیرنافذ است مطلقاً

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

البته گزینهٔ الف هم کاملاً صحیح نیست و چون سه گزینهٔ دیگر کاملاً غلط است، گزینهٔ الف را انتخاب می‌کنیم. توضیح اینکه:

اگر وکیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به‌جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، **چهار صورت دارد:**

**صورت اول:** اگر آن کار، از اُموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است، صحت آن موقوف به اجازهٔ موکل است؛ حال:

الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مباینه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانهٔ او را بفروشد، ولی وکیل خانهٔ او را اجاره داده باشد.

ب) و یا به طور مباینه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در اینکه خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسیه فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد.

**ـ که در همه این صُوَر، صحت معاملهٔ وکیل، موقوف به اجازهٔ موکل است (زیرا عمل موکل، فضولی و غیرنافذ است).**

**صورت دوم:** اگر آن کار، از اُموری است که انجام آن به طور فضولی باطل است؛ مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است/ و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند)؛ در این صورت، کاری که وکیل برای موکل انجام داده، **باطل است**.

**صورت سوم:** گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل **چون متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم نیست**، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، این کار وکیل، باطل یا غیرنافذ نیست، بلکه **صحیح است** (چون آن راه و روشِ رسیدن به هدف، برای موکل مهم نبوده است).

**مثال اول:** اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را به قیمت یک دینار بفروشد و وکیل **چون متوجه شده که یک‌دینار، غرض و هدف موکلش نیست و منظور و غرض موکل این است که، آن کالا را به کمتر از یک دینار نفروشد**، در این صورت، اگر آن کالا را به قیمت دو دینار فروخته باشد، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

**مثال دوم:** اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را در بازاری معیّن و با قیمتی معیّن بفروشد، ولی وکیل، **چون متوجه شده که فروش آن کالا در آن بازار که موکل به او دستور داده، هدف و غرض او نبوده**، در این صورت، اگر آن کالا را در بازاری دیگر با همان قیمت فروخته باشد (چون نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است)، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

**صورت چهارم:** گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل **با اینکه متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم است**، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، با اینکه وکیل، به نتیجه‌ای که منظور و هدف موکل بوده رسیده، ولی چون، راه و روشِ رسیدن به آن نتیجه برای موکل مهم بوده است؛ این کار بر وکیل جایز نیست و **فضولی است**.

**نتیجه:** عمل خلاف وکیل، چهار صورت دارد که: در **صورت اول**، «فضولی و غیرنافذ» است؛ در **صورت دوم**، «باطل» است؛ در **صورت سوم**، «صحیح» است؛ و در **صورت چهارم**، «فضولی و غیرنافذ» است.

**نکته:** عمل خلاف وکیل یا **عقد** است یا **ایقاع**. امام خمینی‌ﷺ در این مسئله فقط در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که **عقد** باشد، بحث نموده؛ اما در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که **ایقاع** باشد بحثی به میان نیاورده‌اند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که: به نظر مشهور فقهاء همچون امام خمینی‌ﷺ، عمل خلاف وکیل اگر **ایقاع** باشد (ایقاع فضولی)، باطل است.

**۵۴ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) توکیل در عقود صحیح است

ب) توکیل در ایقاعات صحیح است

ج) توکیل در بعضی از ایقاعات صحیح است.

د) موارد ۱ و ۳

*** گزینهٔ د صحیح است.**

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

**نکته:** وکالت دادن در **همه عقود**، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

**۵۵ـ وکالت دادن به کافر برای مخاصمه با مسلمان چه حکمی دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) باطل است
ب) صحیح است
ج) از طرف مسلمان صحیح است
د) از طرف کافر صحیح است

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر درکارهائی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این‌گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

مثلاً انجام این کارها، توسط کافر باطل است:

۱ـ کافر نمی‌تواند برای کافری، قرآنی خریداری کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، برای کافر قرآنی خریداری کند).

۲ـ کافر نمی‌تواند حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند).

۳ـ کافر نمی‌تواند به وکالت از طرف موکلش، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند (چه موکلِ کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند).

**۵۶ـ کدام امر معتبر در عقد وکالت است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) انشاء قبولی
ب) موالات بین ایجاب و قبول
ج) ترتیب بین ایجاب و قبول
د) تنجیز

*** گزینهٔ د صحیح است.**

عقد وکالت باید منجّز باشد و اگر منجّز نباشد، باطل است.

همچنین در عقد وکالت، ترتیب و موالات بین ایجاب و قبول، شرط نیست.

**۵۷ـ افراط و تفریط وکیل چه اثری دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) موجب ضمان است
ب) موجب بطلان وکالت می‌شود
ج) موجب انعزال وکیل است
د) موارد ۱ و ۳

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، **امین** است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل **ضامن نیست؛** مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

**۵۸ـ در کدام وکیل بلوغ شرط نیست؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»**

الف) وکیل در حیازت مباحات
ب) وکیل در اجراء عقد
ج) وکیل در قبض و اقباض
د) وکیل در استیفاء حق

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

(درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بله بنابر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد / انشاء عقد / ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط را رعایت می‌کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

**۵۹ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) یجوز التوکیل فی المضاربه
ب) یجوز التوکیل فی الیمین
ج) یجوز التوکیل فی المزارعه
د) یجوز التوکیل فی الطلاق

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

۱ـ وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲ـ وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

**نکته:** وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

**۶۰ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) لایجوز التوکیل فی الحواله
ب) لایجوز التوکیل فی الضمان
ج) لا یجوز التوکیل فی الکفاله
د) هر سه مورد

*** گزینهٔ د صحیح است.**

وکالت در همهٔ عقود صحیح است.

**۶۱ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) لایصح التوکیل فی الطلاق
ب) یجوز التوکیل فی الطلاق
ج) یکره التوکیل فی الطلاق
د) لا ینعقد التوکیل فی الطلاق

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ **چه شوهر حاضر باشد چه غایب.**

**۶۲ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) توکیل در همه عقود صحیح است.
ب) توکیل در فسخ عقد صحیح است.
ج) توکیل در حیازت مباحات صحیح است.
د) هر سه مورد

*** گزینهٔ د صحیح است.**

وکیل گرفتن در وصیت، وقف، طلاق، بری کردن ذمه بدهکار، استفاده از حق شفعه، اسقاط حق شفعه، فسخ عقد در جایی که موکل خیار دارد و اسقاط آن، جایز است.

**۶۳ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) وکالت از طرف موکل لازم است.
ب) وکالت از طرف وکیل لازم است.
ج) وکالت از هر دو طرف جایز است.
د) وکالت از طرف موکل جایز است.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

هر یک از مدعی و مدعی‌علیه، حق دارند برای خصومت و مرافعه، وکیل بگیرند.

**۶۴ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) توکیل در وصیت صحیح است. ب) توکیل در وقف صحیح است.

ج) توکیل در اقرار صحیح است. د) هیچ کدام

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

۱ـ وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲ـ وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

**نکته:** وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی ﷺ، باطل است.

**۶۵ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) وکالت نیابت است. ب) وکالت تفویض است.

ج) وکالت نوعی ایقاع است. د) وکالت عقد است.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

وکالت نوعی عقد است و نه ایقاع.

وکالت ممکن است به صورت «تفویض» و یا «تمشیه» باشد.

وکالت یک‌چیز است و نیابت یک‌چیز دیگر است؛ به این صورت که: وکالت، نوعی نیابت است (پس نیابت، اعم از وکالت است).

**۶۶ـ کدام گزینه غلط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»**

الف) توکیل در فروش مال غیر باطل است.

ب) توکیل در قبض و اقباض صحیح است.

ج) توکیل کافر صحیح است.

د) توکیل در فروش مال غیر به منزله فضولی است.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

توکیل در فروش مال غیر باطل است.

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر درکارهائی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این‌گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

**۶۷ـ راجع به عقد وکالت کدام گزینه اشتباه است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) وکالت عبارت است از واگذاری امری به دیگری برای انجام آن در حال حیات وی

ب) عقد وکالت نیازمند ایجاب و قبولی است که بین آن موالات باشد

ج) عقد وکالت بر هر لفظی که دلالت بر مقصود کند واقع می‌شود

د) بنا به ظاهر، عقد وکالت به صورت معاطات هم واقع می‌شود

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

ایجاب و قبول در عقد وکالت، نه به ترتیب نیاز دارد و نه به موالات.

**۶۸ـ کدام مطلب صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) بنابر احوط، تعلیق در وکالت جایز نیست

ب) منجر بودن وکالت ضرورت ندارد

ج) تعلیق در متعلق وکالت جایز نیست

د) اگر کسی به دیگری وکالت دهد زمانی که حجاج وارد کشور شدند برای او اتومبیلی خریداری کند وکالت باطل است

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

بنابر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که **اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)**؛ مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرا رسید تو وکیل منی در فلان کار».

بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلّق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

**۶۹ـ گزینه صحیح را انتخاب نمایید؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) آنچه در موکل و وکیل شرط است، شرط ابتدایی است

ب) آنچه در موکل و وکیل شرط است، شرط استدامه‌ای است

ج) آنچه در موکل شرط است، شرط ابتدایی و آنچه در وکیل شرط است، شرط استدامه‌ای است

د) آنچه در موکل شرط است، شرط استدامه‌ای و آنچه در وکیل شرط است، شرط ابتدایی است

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

شرایط صحت وکالت (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، استدامه‌ای هستند و نه ابتدایی. به این معنا که: آنچه که برای شروع وکالت در وکیل و موکل شرط است (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، در تمام دوران وکالت باید وجود داشته باشد (یعنی وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند)؛ پس اگر یکی از آنها در اثنای وکالت، دیوانه یا بی‌هوش شوند، وکالت باطل می‌شود.

**۷۰ـ با توجه به عبارت: (یشترط فیما و کل فیه ان یکون سائغاً فی نفسه) کدام گزینه صحیح است؟**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) وکیل فقط در صورتی که موکل اذن داده باشد می‌تواند دیگری را وکیل کند

ب) اگر کسی به دیگری وکالت داده باشد، دیگر شخصاً حق اقدام ندارد

ج) مورد وکالت باید امر جایزی باشد

د) همه موارد

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت/ مورد وکالت) دو شرط دارد:

**شرط اول**: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

**شرط دوم**: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

**نکته**: عبارت «أن یکون سائغا فی نفسه» یعنی عملِ موضوع وکالت، باید عملی جایز و شرعی باشد.

**۷۱ـ عقد وکالت برای فروش مالی که هنوز خریداری نشده:** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) مستقلاً صحیح است

ب) اگر نسبت به خرید هم وکالت داده شود، صحیح است

ج) مطلقاً باطل است

د) مطلقاً صحیح است

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است؛ و در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمهٔ آن چیز که الآن متعلق به ما نیست هم، وکالت بدهیم.

**مثال:** اگر مالی وجود داشته باشد و آن مال، متعلق به موکل نباشد، در صورتی که موکل، وکیلی بگیرد و به آن وکیل بگوید «تو وکیل من هستی که هر وقت آن مال برای من شد، آن مال را بفروشی»، این وکالت باطل است (زیرا گفتیم که اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است)، و همان‌طور که اشاره شد، در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمهٔ آن چیز که الآن متعلق به او نیست هم، وکالت بدهد (یعنی به او بگوید: «تو وکیل منی که ابتدا آن مال را که الآن برای من نیست، برایم بخری، و سپس آن را برایم بفروشی»).

**۷۲ـ وکالت در ..... صحیح و در..... باطل است.** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) روزه گرفتن ـ خمس دادن

ب) دادن زکات مال ـ خواندن نماز

ج) انجام مناسک حج ـ دادن کفاره

د) احرام حج ـ اداء نذر

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

**وکالت در عبادات بر دو نوع است:** ۱ـ وکالت در عبادات بدنی ۲ـ وکالت در عبادات مالی

۱ـ وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲ـ وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

**۷۳ـ اگر وکیل بعد از عزل توسط موکل، مورد وکالت را انجام دهد:** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) در صورتی که از عزل خود اطلاع نداشته، عمل او نافذ است

ب) اطلاع از عزل تأثیری ندارد و عملی را که انجام داده نافذ نیست

ج) تنها در صورتی که دو شاهد عادل بر وقوع عزل شهادت داده باشند عمل او صحیح نیست

د) موکل در غیاب وکیل حق عزل او را ندارد

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

هنگامی که موکل، وکیل را عزل می‌کند، حتماً باید عزل شدنش را به او اطلاع دهد، پس اگر موکل، وکیل را عزل کند ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد، وکالت هنوز پابرجا است.

اگر موکل، وکیل را عزل کند و عزل شدن او را به شخصی موثق اعلام کند و آن شخص موثق، خبر عزل وکیل را به وکیل برساند، همین، برای عزل شدن وکیل کافی و مورد قبول است.

هنگامی که موکل، وکیل را عزل کند، ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد؛ در صورتی که در همین فاصله، موکل کاری را برای وکیل انجام داده باشد (مثلاً معامله‌ای برای موکل کرده باشد)، آن معامله صحیح و نافذ است.

**۷۴ـ در مقام رسیدگی به دعوا، اقرار وکیل مدعی، علیه موکل:** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰ و ۱۳۹۲»**

الف) اگر بر ابراء اقرار کند پذیرفته می‌شود

ب) اگر بر فسق بینه اقرار کند پذیرفته می‌شود

ج) اگر بر مصالحه اقرار کند پذیرفته می‌شود

د) پذیرفته نمی‌شود

*** گزینهٔ د صحیح است.**

اگر وکیل در دادگاه علیه موکل خود به چیزی اقرار کند، آن اقرار مورد قبول واقع نمی‌شود، و وکالت وکیل باطل می‌شود.

**۷۵ـ اگر شخصی دیگری را برای وصول طلبش وکیل کند ولی مدیون قبل از پرداخت بدهی بمیرد:**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) اگر وکالت مطلق باشد، وکیل حق مطالبه از وراث را دارد

ب) وکیل مطلقاً حق ندارد بدهی میت را از وراث مطالبه کند

ج) تنها در صورتی که مورد وکالت شامل حق مطالبه از وراث هم باشد، وکیل می‌تواند از وراث مطالبه نماید

د) به دلیل فوت مدیون وکالت باطل است

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثهٔ او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثهٔ میّت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).

ـ پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی‌علیه است و به ورثهٔ او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

**۷۶ـ نسبت به مال مورد وکالت:** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) اگر وکیل تعدی یا تفریط کند، وکالتش به قوت خود باقی است.

ب) فقط تعدی موجب بطلان وکالت است.

ج) فقط تفریط موجب بطلان وکالت است.

د) تعدی یا تفریط موجب بطلان وکالت است.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

افراط یا تفریط وکیل، موجب بطلان وکالت نمی‌شود، بلکه موجب ضمان می‌شود (یعنی ید وکیل را که ید امانی است، به ید ضمانی تبدیل می‌کند).

**۷۷ـ اگر شخصی دیگری را بدون قید اشتهاد وکیل کند که بدهی او را بپردازد و وکیل به همین نحو عمل کند و گیرنده منکر شود:**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) وکیل ضامن است.

ب) وکیل ضامن نیست.

ج) هرچند در عقد وکالت قید اشتهاد نشده، وکیل باید شاهد بگیرد و الا ضامن است.

د) عقد وکالت منهای قید اشهاد باطل است.

*** گزینۀ ب صحیح است.**

۱ـ اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را **بدون گرفتن شاهد** به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل **ضامن نیست**.

۲ـ اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را **با گرفتن شاهد** به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل **ضامن است**.

**۷۸ـ اگر شخصی دیگری را برای فروش خانه‌اش وکیل کند و وکیل آن را اجاره دهد:**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»**

الف) عقد اجاره باطل است.

ب) عقد اجاره فضولی است.

ج) اگر موکل با اجاره موافق باشد، باید عقد جدید بین او و مستأجر واقع شود.

د) اگر غبطه موکل رعایت شده باشد، موکل باید آن را بپذیرید.

*** گزینۀ ب صحیح است.**

اگر وکیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به‌جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، اگر آن کار، از اُموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است، صحت آن موقوف به اجازۀ موکل است؛ حال:

الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مباینه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانۀ او را بفروشد، ولی وکیل خانۀ او را اجاره داده باشد.

ب) و یا به طور مباینه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در اینکه خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسیه فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد.

**۷۹ـ لا تبطل الوکالة بـ.....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) ارتداد الوکیل.

ب) تلف مال تعلقت به الوکاله.

ج) فعل الموکل ما تعلقت به.

د) فعل ما ینافیه.

*** گزینۀ الف صحیح است.**

وکالت با مرتد شدن باطل نمی‌شود.

گزینه ب: وکالت با تلف شدن موضوع وکالت، باطل می‌شود.

گزینه ج: وکالت با انجام موضوع وکالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.

گزینه د: اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، وکالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می‌کند).

**۸۰ـ آیا پدر یا جد می‌توانند برای صغیر وکیل بگیرد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) وکالت از صغیر حتی با اجازه ولی جایز نیست.

ب) پدر می‌تواند ولی جد نمی‌تواند.

ج) هر یک تنها در امور مالی می‌توانند وکیل بگیرند.
د) وکالت با اجازه هر دو صحیح است.
*** گزینهٔ ج صحیح است.**
پدر و جدّ پدری می‌توانند در زمان حیات خود، فرد یا افرادی را وکیل خویش قرار دهند تا در امور مالی صغار دخالت نماید.

**۸۱ـ اگر وکیل از طرف موکل خود، وکیل دیگری انتخاب کند، آیا حق عزل او را دارد؟**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) اصولاً حق عزل وکیل دیگر را ندارد.
ب) وکیل اولی حق عزل دارد.
ج) اگر موکل بعداً اجازه دهد عزل نافذ است.
د) اصل بر این است که در صورت عدم وجود اذن موکل در این مورد، وکیل دوم در عرض وکیل اول است و تنها موکل حق عزل دارد.
*** گزینهٔ د صحیح است.**
۱ـ اگر وکیل دوم، وکیلِ از طرف موکل باشد (و نه وکیلِ از طرف وکیل)؛ وکیل دوم در عرض وکیل اول خواهد بود. پس وکیل اول نمی‌تواند او را عزل کند؛ همچنین با عزل شدن یکی از آنها، دیگری عزل نمی‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول از دنیا برود، وکیل دوم همچنان وکالتش باقی است.
۲ـ اگر وکیلِ دوم، وکیلِ از طرف وکیلِ اول باشد؛ وکیل اول حق دارد وی (وکیل دوم) را عزل کند؛ و وکالت وکیل دوم تابع وکالت وکیل اول است، در نتیجه اگر موکل وکیل اول را عزل کند، وکیل دوم خود به‌خود عزل می‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول بمیرد، وکیل دوم خود به‌خود منعزل می‌شود.
در حالتی که «وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته»، شاید برخی تصور کنند که چون وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته، موکل اگر بخواهد وکیل دوم را عزل کند، باید به وکیل اول بگوید تا او را چون تو قرار داده‌ای عزلش کن؛ ولی این گونه نیست و موکل حق دارد وکیل دوم را هر وقت بخواهد، بدون اطلاع به وکیل اول، عزل کند.

**۸۲ـ اگر بدهکار فوت کند تکلیف وکیل براي استیفاء دین از سوي طلبکار چیست؟**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) می‌تواند علیه ورثه طرح دعوی کند.
ب) وکالت باطل می‌شود.
ج) نمی‌تواند به ورثه رجوع کند مگر با وکالت و یا اذن قبلی از سوی موکل در این باره.
د) وکالت منفسخ می‌شود.
*** گزینهٔ ج صحیح است.**
اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثهٔ او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثهٔ میّت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).
ـ پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی‌علیه است و به ورثهٔ او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

**۸۳ـ آیا وکیل پس از اثبات حق در دعاوی حق قبض دارد؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) قبض وکالت جداگانه لازم ندارد.

ب) حق قبض دارد و محکوم‌علیه موظف است آن را به وکیل تحویل دهد.

ج) حق قبض برای وکیل وجود ندارد، مگر اینکه وکیل در این مورد هم وکالت داشته باشد.

د) با اجازه محکوم‌علیه اشکالی ندارد.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

وکیل در محاکمه، وکیل در قبض نیست. اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، اگر وکالت وکیل، فقط وکالت در محاکمه باشد و وکالت در اخذ حق نباشد، محکوم‌علیه می‌تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع بورزد.

**۸۴ـ آیا قدرت وکیل بر انجام مورد وکالت شرط است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) قدرت وکیل بر انجام آن شرط است.

ب) اگر وقوع آن شرعاً ممکن باشد قدرت شرط نیست.

ج) قدرت بالفعل بر انجام مورد وکالت شرط است.

د) قدرت شرط صحت است.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

لازم نیست که خودِ موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازهٔ آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (**و در اصطلاح می‌گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است**).

ـ در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار از لحاظ شرعی انجامش صحیح نباشد، در صورتی که آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار از لحاظ عقلی صحیح نباشد، وکالت دادن آن کار به وکیل، باطل است.

**۸۵ـ عبارت «یشترط فیما و کل فیه ان یکون سائغا في نفسه به چه معنا است»؟**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) انجام مورد وکالت فی نفسه مجاز و مشروع باشد.

ب) انجام مورد وکالت مقدور باشد.

ج) انجام مورد وکالت شخصاً انجام شود.

د) انجام مورد وکالت تنها در صلاحیت وکیل است.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت/مورد وکالت) دو شرط دارد:

**شرط اول**: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

**شرط دوم**: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

**نکته**: عبارت «أن یکون سائغا فی نفسه» یعنی عملِ موضوع وکالت، باید عملی جایز و شرعی باشد.

**۸۶ـ آیا انتخاب مفلس به عنوان وکیل صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) در امور غیر مالی صحیح نیست. ب) باطل است.

ج) صحیح است. د) وکالت وی در انعقاد عقود صحیح نیست.

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

در اینجا بیان شد که محجور می‌تواند وکیل شود و وکالت کند؛ اما نکته این است که، منظور از محجور در اینجا، هر محجوری مانند مجنون نیست؛ زیرا قبلاً بیان شده که شرط وکالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل باشند. با بیان این توضیح می‌گوییم: منظور از محجور در اینجا، فقط سفیه و مفلس (ورشکسته) است.

**۸۷ـ کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) سفیه می‌تواند در امور مالی و غیر مالی خود، دیگری را وکیل خود سازد.

ب) سفیه فقط در امور غیر مالی خود، می‌تواند دیگری را وکیل خود سازد.

ج) اگر فردی به فروش اتومبیل خود اکراه شد، به دلیل فقدان اختیار نمی‌تواند فروش اتومبیل مزبور را به دیگری وکالت بدهد.

د) سفیه نمی‌تواند در امور مالی و غیر مالی دیگران وکالت نماید.

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

**۸۸ـ با توجه به عبارت «لو وکله في الدعوي و تثبيت حقه علي خصمه لم يكن له بعد الاثبات قبض الحق، فللمحكوم عليه ان يمتنع عن تسليم ما ثبت عليه الي الوكيل» کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم‌به را نیز دارد مگر موکل او را منع کرده باشد.

ب) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم‌به را ندارد.

ج) در صورتی که محکوم‌علیه منع شده باشد از تسلیم محکوم‌به، وکیل حق اخذ آن را ندارد.

د) در صورتی که احراز شود وکیل حق اخذ محکوم‌به را دارد، محکوم‌علیه می‌تواند از تسلیم محکوم‌به، به او امتناع کند.

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، وکیل در محاکمه وکیل در قبض نیست.

**۸۹ـ با توجه به عبارت «يجوز التوكيل يجعل و بغيره و انما يستحق الجعل في الاول بتسليم العمل الموكل فيه» کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) وکیل فقط پس از انجام موضوع وکالت حق درخواست حق‌الوکاله را دارد.

ب) در دعوی جعل سند و غیر آن، می‌توان وکیل گرفت.

ج) در دعاوی جعل سند، وکیل حق توکیل دیگری را دارد.

د) وکیل در فروش، زمانی مستحق اجرت می‌شود که ثمن و مبیع، تسلیم خریدار و فروشنده شده باشد.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

اگر وکالت، رایگان نباشد، **به محض اینکه وکیل عمل مورد قرارداد را انجام داد،** موکل باید به وکیل، حق‌الوکاله‌اش را بدهد.

پس، اگر موکل به وکیل گفته باشد «فلان مبلغ را به تو می‌دهم در مقابل اینکه فلان کالا را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»، همین که وکیل آن معامله را انجام داد، مستحق حق‌الوکاله می‌شود، **هرچند که موکل در صورت خرید، کالا را؛ و در صورت فروش، بها و ثمن را تحویل نگرفته باشد.**

همچنین اگر موکل، او را برای محاکمه و مرافعه‌ای وکیل کرده باشد، همین که وکیل حق بودن موکل را در دادگاه ثابت کند، موکل باید به او، حق‌الوکاله‌اش را بدهد، **هرچند که موکل هنوز حقش را از طرف مقابلش نگرفته باشد.**

ـ به طور کلی، پس از اتمام کار وکیل، موکل باید حق‌الوکالهٔ وکیل را به او بدهد.

**۹۰ـ الوکیل بالخصومه ..... الصلح عن الحق او الابراء منه ..... ان یکون وکیلا في ذلك ایضا بالخصوص**

**«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) یملك ـ الا. ب) لایملك ـ الا.

ج) یملك ـ حتی. د) لا یملك ـ حتی.

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق **صلح** از حق موکلش صرف‌نظر کند و یا ذمهٔ مدعی‌علیهِ او را **بری** نماید، مگر اینکه موکلش، اجازهٔ این گونه کارها را هم به وی داده باشد.

**۹۱ـ با توجه به عبارت « لو وکله في حق له علي غیره من علیه الحق لم یکن للوکیل مخاصمته و تثبیت الحق علیه ما لم یکن و کیلا في الخصومه» کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) وکیل در مطالبه طلب، برای طرح دعوا در صورتی صلاحیت دارد که وکالت در مرافعه نیز داشته باشد.

ب) وکیل در استیفاء حق، حق توکیل نیز دارد.

ج) اگر فردی به دیگری وکالت در اخذ طلب بدهد، در صورت انکار بدهکار، وکیل حق طرح دعوی دارد.

د) در صورتی که بین وکیل و بدهکار خصومتی باشد، استیفاء حق از سوی وکیل جایز نیست.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

وکیل در قبض، وکیل در محاکمه نیست.

اگر موکل به وکیل، فقط وکالت در استیفای حق بدهد (فقط وکالت در قبض بدهد) و وکالت در طرح دعوا (وکالت در مرافعه) به وکیل نداده باشد؛ در صورتی که مدعی‌علیه منکر آن حق شود (مدعی‌علیه به وکیل بگوید که موکلت، طلبی از من ندارد)؛ وکیل حق ندارد با او مخاصمه نموده در دادگاه علیه او طرح دعوی کند (زیرا این وکیل، فقط وکیل در اخذ حق است و وکیل در محاکمه و طرح دعوا نیست)؛ مگر اینکه موکل، به وکیل، وکالت در مرافعه و طرح دعوا هم بدهد.

**۹۲ـ کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) یصح توکیل المحجور علیه لسقه أو فلس فیما حجر علیهما فیه

ب) لا تصح وکاله المحجور علیه لسفه أو فلس عن غیرهما ممن لا حجر علیه

ج) لا یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما فیه

د) لا یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما لا حجر علیهما فیه

*** گزینهٔ ج صحیح است.**

و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجورعلیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

**۹۳ـلو وکله في بیع ثوباً، اذا لبسه .....** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) لا یرتفع ضمانه بالبیع. ب) تبطل الوکاله بذالك

ج) فلو باع بعد لبسه لا یصح بیعه. د) لو تلف قبل البیع کان ضامنا.

*** گزینهٔ د صحیح است.**

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، **امین** است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل **ضامن نیست؛** مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن لباس را برایم بفروش؛ و در این حال، وکیل آن لباس را بپوشد، و یا مثلاً موکل حیوانی را به وکیل بدهد و به او بگوید که آن را برایم بفروش، و در این حال، وکیل سوار آن حیوان می‌شود (این دو کارِ وکیل، افراط و تفریط محسوب می‌شود)؛ در اینجا، به خاطر این افراط و تفریط، وکالت وکیل باطل نمی‌شود؛ و اگر وکیل همان لباس را که پوشیده بود، بفروشد، بیعش صحیح است، و دیگر در مقابل موکلش، مسئولیتی ندارد.

اما اگر وکیل، آن لباس را بپوشد و یا آن حیوان را سوار شود، و آن لباس یا حیوان تلف شود، وکیل ضامن است؛ زیرا کار او افراط و تفریط محسوب می‌شود.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن را برایم بفروش، و وکیل آن را بپوشد و آن لباس معیوب شود، به خاطر افراط و تفریط ضامن است؛ اما نکته این است که: هرگاه وکیل آن لباس را به تحویل مشتری بدهد، و کاری که موکل به او دستور داده را انجام دهد (فروش لباس)؛ دیگر در مقابل موکلش، ضامن نیست (ضامن بودنش از بین می‌رود).

**۹۴ـبا توجه به عبارت «و یصح تعلیق التصرف مع تنجیز الوکاله» کدام گزینه صحیح است؟** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) بدن یقول :وکلتك في کذا، و لا تتصرف الا بعد شهر.

ب) بأن یقول :وکلکت في کذا، ان جاء زید.

ج) بأن یقول :وکلتك في کذا، بقُدوم المسافر.

د) بأن یقول :وکلتك في کذا، بطلوع الشمس.

*** گزینهٔ الف صحیح است.**

بنابر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که **اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)؛** مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرا رسید تو وکیل منی در فلان کار».

بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلّق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

- مثال برای تعلیق در **اصل وکالت** که باطل است: وکیل منی اگر سعید بیاید، وکیل منی اگر باران بیاید، وکیل منی اگر ازدواج کنی، وکیل منی اگر خورشید طلوع کند، وکیل منی اگر شب فرا برسد **(در این مثال‌ها، اصل وکالت، معلق شده است).**
- مثال برای تعلیق در **متعلق وکالت** که صحیح است: وکیل منی اما بعد از پایان سال اتومبیلم را بفروش، وکیل منی ولی پس از اینکه باران آمد اتومبیلم را بفروش، وکیل منی اما خانه‌ام را بعد از اینکه گواهینامه گرفتی اجاره بده **(در این مثال‌ها، انجام کار، معلق شده است و نه اصل وکالت).**

**۹۵ـ عبارت: «ولا یجوز للوکیل اَن یوکّل الاّمع .....» را تکمیل کنید:** **«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»**

الف) مع الشهادة صریحاً
ب) مع الاذن صریحاً
ج) مع الایجاب صریحاً
د) هیچ کدام

*** گزینهٔ ب صحیح است.**

بر وکیل جائز نیست که فردی دیگر را برای انجام کاری که خودش وکیلِ انجام دادنش شده، وکیل کند؛ **نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش**؛ مگر به اذن موکل، که به إذن او، هر دو قسمِ توکیل، برای او جائز است.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِین